

چگونگی ورود و اقامت آیت‌الله بروجردی در قم

س: لطفا علت و چگونگی آمدن آیت‌الله العظمی بروجردی به قم را بیان فرمایید.

ج: آیت‌الله بروجردی در بروجرد که بود مرض فتق داشت، بعداً مرض ایشان خیلی خطرناک شده بود به شکلی که ایشان را در ماشین خوابانیده بودند تا برای معالجه به تهران ببرند، معروف بود البته من این را از خودشان نشنیدم به قم که رسیده بودند حالت گریه‌ای در ایشان پیدا شده و متوسل شده بودند به حضرت معصومه (س) او حال ایشان بهتر شده بود و توانسته بودند بنشینند، بعد ایشان را برده بودند به بیمارستان فیروزآبادی تهران، شاه هم رفته بود به دیدن ایشان، و علت این‌که شاه به دیدن آقای بروجردی رفته بود این بود که آقای بروجردی در عشایر و خوانین نفوذ عجیبی داشت، اگر ایشان یک حکمی می‌کرد عشایر آنجا همه قیام می‌کردند خیلی به ایشان ایمان داشتند، پیش از محمدرضا شاه پسرش رضاخان هم این را احساس کرده بود، و یکروز وقتی آقای بروجردی از مکه برمی‌گشته دم مرز ایشان را می‌گیرند و می‌آورند تهران، خبر این قضیه به عشایر می‌رسد و نزدیک بوده قیام کنند، رضاخان می‌گوید تحقیق کنید ببینید این کیست؟ تحقیقات می‌کنند بعد معلوم می‌شود که آقای بروجردی است و در عشایر پایگاه دارد، می‌گوید او را رها کنید هر جا می‌خواهد برود، بعد ایشان به مشهد می‌رود و از مشهد به بروجرد، مرحوم حاج آقا حسین قمی هم یک زمان راجع به حجاب و این مسائل اصرار داشت که در تهران با رضاخان ملاقات کند به همه جا متوسل شده بود و علماً خیلی حمایت نکرده بودند، ایشان مرحوم آقای حاج سید کاظم کزازی پدر آسید ابوالحسن کزازی را که تهران بود می‌فرستد پیش آقای بروجردی، آقای بروجردی تهدید می‌کند که اگر چنانچه خواسته‌های آقای قمی اجرا نشود من هم می‌آیم تهران، مثلاً یک چنین تهدیدی، آنها می‌دانستند که اگر او راه بیفتد عشایر راه می‌افتند، روی این اصل زود با آقای قمی صحبت کردند و بالاخره ایشان را فرستادند به کربلا، منظور این است که دولت یک حساب این جور روی آقای بروجردی باز می‌کرد، چون لرها مسلح بودند و آنها اگر قیام می‌کردند بالاخره یک شورش می‌شد. محمدرضا شاه هم که دیدن آقای بروجردی رفت قدرت آقای بروجردی در لرستان و عشایر را می‌دانست، البته آن وقت دولتی‌ها با علما خیلی بد نبودند، شاه آمده بود دیدن آقای بروجردی و عکس هم گرفته بودند، بعد طلبه‌ها با آقایان در قم زمزمه کردند که یک کاری بکنند آقای بروجردی بیایند قم، حاج میرزا مهدی بروجردی که زمان حاج شیخ عبدالکریم همه‌کاره ایشان بود و در زمان آقایان ثلاث مسئولیت نداشت ایشان پدر خانم آیت‌الله گلپایگانی می‌شد رفته بود پیش آقای بروجردی و صحبت کرده بود که ایشان را بیاورد قم، بعد گفتند که آقای خمینی و دیگران هم رفتند پیش ایشان و برای آمدن به قم از ایشان دعوت کرده بودند، و بالاخره ایشان را راضی کرده بودند که بعد از بهبود کسالتشان به قم بیایند، ما هم خیلی خوشحال بودیم که ایشان به قم بیایند و با دیگران برای دعوت از ایشان برای آمدن به قم صحبت می‌کردیم، من یادم هست قبلش به آقای خمینی می‌گفتم که از آقای بروجردی بخواهید بقم بیایند و ایشان گفتند می‌ترسیم سعتا آقا چهارتا بشود، باورشان نمی‌آمد که آقای بروجردی بتواند کاری انجام دهد، ولی بعد که آقای بروجردی به قم آمده بود روزی ایشان فرمودند: "آقای بروجردی بیستسال دیر به قم آمد، درس ایشان جوری است که طلبه‌ها غیر مستقیم بدون اینکه بفهمند می‌بینند مجتهد شده‌اند"، این تعبیر آقای خمینی نسبت به درس آقای بروجردی بود، ایشان بیانش روان بود و تا جایی که احساس می‌کرد مطلب کاملاً روشن نشده آن را تکرار می‌کرد، حاج میرزا علی آقا شیرازی می‌گفت ایشان (آیت‌الله بروجردی) در اصفهان مطلبی را گفت ما

می‌گفتیم آقا ما فهمیدیم، ایشان می‌گفت من هنوز خودم نفهمیده‌ام، می‌گویم خودم بفهمم منظور این است که بزرگان دعوت کردند و ایشان از راه تهران آمدند قم، در ده فرسخی قم یعنی در علی‌آباد و کوشکنصرت از ایشان استقبال شد، علما هر یک هیاتها و افرادی را می‌فرستادند. من یادم هست یک اتوبوس هم مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری گرفت، من و آقای مطهری جزو اتوبوس آقای حائری بودیم.

آنجا که آقای بروجردی پیاده شدند من جلوی ایشان ایستاده بودم، فرمودند شما مثل اینکه بروجرد بودید؟ گفتم بله آقا من تابستان در بروجرد خدمت شما بودم، البته در آن زمان ایشان هنوز اسم من را نمی‌دانستند.

حوزه درسی آیت‌الله بروجردی و تدریس فقه و اصول

بالاخره ایشان آمدند قم و در خانه‌ای که بعداً منزل آقای داماد شد وارد شدند جلوی منزل آقای شریعتمداری بعد از آنجا منتقل شدند به منزل دیگری مجاور حمام اتابک، مرحوم آقای صدر (رحمه‌الله‌علیه) جای نمازش را در صحن به ایشان داد ایشان در صحن نماز آبرومندی داشت و در حقیقت خود ایشان (آیت‌الله صدر) ایثار کرد و رفت خانه نشین شد، آقای بروجردی به نماز جماعت می‌آمد و در خانه درس هم شروع کردند، درس فقه ایشان از کتاب اجاره بود و اصول را هم از اول شروع کردند، صبحها فقه می‌گفتند عصرها اصول، پنج‌جاهصت نفر در درس ایشان شرکت می‌کردند اما پنج‌جاهصت نفر چه کسانی بودند، مثلاً آقای گلپایگانی می‌آمد آقای خمینی می‌آمد آقای داماد می‌آمد، اینها که ایشان را دعوت کرده بودند می‌آمدند، آقای مرعشی‌نجفی از آقای بروجردی خیلی تعریف می‌کرد گاهی هم پیش آقای بروجردی می‌آمد اما در درس ایشان شرکت نمی‌کرد. در آن زمان مرجع تقلید مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در نجف بود، مردم وجوهاتشان را به ایشان می‌دادند، بعداً معلوم شد آقای بروجردی در تهران که بوده یک عده از تجار تهران در همان بیمارستان با ایشان ملاقات کرده بودند و به ایشان گفته بودند که اگر شما به قم بروید ما وجوهات را به شما می‌دهیم، لذا وقتی که ایشان به قم آمدند شهریه شروع کردند، دوسه ماه کم‌شهریه دادند دیگر نتوانستند شهریه بدهند، خوانین منطقه خرم‌آباد هم که خیلی خانهای بزرگی بودند هفتاد هشتاد نفرشان آمده بودند قم می‌گفتند ما نمی‌گذاریم آیت‌الله بروجردی در قم بماند، آبروی ما آقای بروجردی است چرا آقای بروجردی در قم است؟ می‌خواستند ایشان را ببرند، آن وقت آقای خمینی و آقای میرزا محمدتقی اشراقی آمدند که جواب لرها را بدهند، در آن مجلس من هم بودم، به آنها می‌گفتند بابا آخر آقای بروجردی در قم که باشد آقای ایران است بروجرد که بیاید آقای بروجرد است، بعد یکی از آن خوانین گفت نه ایشان تنها آقای بروجرد نیست آقای خرم‌آباد هم هست امیرزا محمدتقی اشراقی گفت بابا چون خرم‌آباد به اندازه جمکران قم هم نیست حالا توهی خرم‌آباد خرم‌آباد می‌کنی (البته ایشان اغراق می‌کرد) خود آقای بروجردی هم در جلسه بود، بالاخره خوانین را یکجوری قانعشان کردند رفتند و گرنه آنان آمده بودند آقای بروجردی را ببرند، ولی آقای بروجردی خیلی متاثر بود که شهریه نتوانسته بدهد، البته آن وقت که آقای بروجردی به قم آمد شهریه دیگر آقایان هم متزلزل و مختل شد، در آن زمان من یادم هست سه‌چهار ماه به طلبه‌ها خیلی بد گذشت، به ما هم از نظر اقتصادی خیلی سخت می‌گذشت، اما هیچ‌وقت از درس سرد نشدیم. بالاخره شهریه آقای بروجردی جور نمی‌شد و آقای خمینی و

دیگران بهایشان دلداری می دادند، می گفتند آقا طلبه‌ها که شما را برای پول نمی خواهند شما را برای درس می خواهند برای ایمان شما را می خواهند، وبه این شکل ایشان را دلگرم می کردند. البته طلبه‌ها هم در آن زمان زیاد شده بودند، معروف بود که این اواخر قم سه هزار طلبه دارد، از هشتصد نفر به سه هزار نفر رسیده بود.

مشکلات زندگی طلبه‌ها در آن زمان

یادم هست یک وقت با مرحوم شهید مطهری مباحثه می کردیم نزدیک ظهر شد ایشان گفتند: "بالاخره ما امروز نان گیرمان نیامد"، ما در آن وقت پول نداشتیم حتی نان تهیه کنیم، به ما طلبه‌های نا آشنا نسیه نمی دادند، من رفتم تا حدود مسجد امام حسن (ع) که یک طلبه‌ای را پیدا کنم از او دوریال و دهشاهی قرض بگیرم یک نان تهیه کنم، کسی را پیدا نکردم، یک نان سنگک را می دادند دوریال و دهشاهی، برگشتم در مدرسه فیضیه دیدم مرحوم حاج آقا فخر طاهری قهدریجانی آدم شوخ و خوشمزهای بود پای درخت توت مدرسه فیضیه ایستاده، گفتم حاج آقا دوریال و ده شاهی نداری به ما بدهی گفت والله من نیاز به حمام پیدا کرده‌ام آمدم از یکی دوریال و دهشاهی بگیرم بروم حمام کسی را پیدا نکرده‌ام وضع طلبه‌ها به این شکل بود اما ما در عین حال مباحثه‌مان را می کردیم، درسمان را می خواندیم و هیچ از وضعمان دلسرد نبودیم، و لذا توصیه می کنم به آقایان که به تحصیل اهمیت بدهند و بدانند در این طریقی که هستند مرضی خداوند است، پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: "طلب العلم فریضه علی کل مسلم، الا و ان الله یحب بغاه العلم"، خداوند طالبین علم را دوست دارد، آنها مورد محبت خدا هستند بزرگان و مشایخ ما با فقر و فلاکت درس می خواندند و همانها توانستند به اسلام و تشیع خدمت بکنند، اصلا کسانی که در زرق و برق دنیا و مقام و تشریفات وارد بشوند ناچار می شوند از مسیر روحانیت و حقیقت یک قدری منحرف شوند، البته من نمی خواهم بگویم همه این گونه اند اما دنیا خیلی فریبنده است.

مسافرت‌های تبلیغی و مرارت‌های آن

س: آن زمان در ایام ماه مبارک رمضان و یا محرم و صفر آیا برنامه تبلیغی برای طلبه‌ها وجود داشت؟

ج: وجود داشت اما نه خیلی زیاد، من در اصفهان هنوز به آن حد نرسیده بودم بعد از قم جاهایی برای تبلیغ رفتم، اما عمده‌اش این است که یک راهنما که به ما یاد بدهد چه چیزهایی را بخوانیم مثلا نهج البلاغه ببینیم، قرآن ببینیم، اطلاعات تاریخی داشته باشیم اینها نبود، مگر این اواخر که خودمان روی بعضی مسائل کار می کردیم، اینها راهنما می خواهد که از اول افراد را بیندازند در این مسیر، به او بگویند نهج البلاغه مطالعه کن، تفسیر مطالعه کن، تاریخ مطالعه کن و... وگرنه درسهای معمولی مقدمات و سیوطی را که نمی شود برای مردم گفت.

س: آیا آیت الله بروجردی کسی را برای تبلیغ اعزام می کردند؟

ج: ایشان راجع به تبلیغ خیلی عنایت داشتند و معمولا برای ماه رمضان و محرم و صفر گروهی از فضلا و طلاب را به جاهای مختلف مخصوصا دهات می فرستادند و کمک هم می کردند.

س: شما در آن ایام مجموعاً چند مرتبه سفر تبلیغی رفتید و آیا خاطره‌ای از آن سفرها به یاد دارید؟ ج: من چندین بار برای تبلیغ مسافرت کردم، چند بار به فریدن رفتیم چادگان، رزوه، اسکندری، یکبار از طرف آیت‌الله بروجردی به شهریار رفتیم و ایشان برای من نوشته‌ای را مرقوم فرمودند (پیوست شماره ۳)، یکبار دیگر نیز جمعی از جمله من برای ماه مبارک رمضان از طرف ایشان برای تبلیغ اعزام شدیم، من به آباءه رفته و پس از چند روز به شیراز رفتم که در مسجد باقرآباد منبر می‌رفتم و در منزل آقای حاج سید محمد جعفر طاهری که امام مسجد بودند مهمان بودم و در آن سفر با علمای معروف شیراز از جمله مرحوم آیت‌الله محلاتی آشنا شدم. یک بار هم قبیل از آمدن آیت‌الله بروجردی به قم با آقای حاج شیخ اسدالله نوراللهی نجف‌آبادی برای دهه محرم به کاشان رفتیم و در آنجا علاوه بر منبر روزها نزد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میر سید علی یثربی مساله ترتب را می‌خواندیم و هر روز در حدود سه ساعت بحث می‌کردیم. ایشان بسیار مرد بحاشی بودند و به شاگرد فرصت اشکال و بحث می‌دادند. در آن سفر همچنین با مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد خالصی که در کاشان تبعید بودند آشنا شدیم.

یکبار نیز قبل از اربعین از یکی از آقایان سی‌تومان قرض گرفتم و رفتم پیشوای ورامین البته با سفارش یکی از آقایان، در آنجا به یکی از آقایان قم برخوردیم و از وضع مجالس آنجا سؤال کردم، گفتم: فعلاً اینجا یک مجلس هست و حدود بیست نفر طلبه از قم آمده‌اند و همه در آن مجلس شرکت می‌کنند و هر کس نوبتش نشد صاحب مجلس هست و حدود بیست نفر طلبه از قم آمده‌اند و همه در آن مجلس شرکت می‌کنند و هر کس نوبتش نشد صاحب مجلس است و با لایحه پس از مشاوره با آقای محقق نیشابوری اثابیه و اصلاً در مجلس روضه شرکت نکردم و بالاخره پس از مشاوره با آقای محقق نیشابوری اثابیه و کتابها را به دوش گرفتم و پیاده به جوادآباد رفتم. در آنجا در منزل سید پیرمرد محترمی به نام آقای حاج سید اسماعیل وارد شدیم که روضه داشتند و هر دو در روز اربعین منبر رفتیم و پیدا بود که منبر ما مطلوب واقع شد و مردم هم خیلی احترام کردند، ولی پس از ما سید پیرمردی که پیدا بود معلوماتی ندارد و روضه خوان حرفه‌ای است منبر رفت و در منبر صحبت از خمس و زکات کرد و بعد گفت همین دو شیخ را می‌بینید، هر کدام مستحق بیست تومان زکاتند که به آنها بدهید و از اینجا بروند این جمله را که گفت یک دفعه مثل اینکه طاق اطاق را بر سر من کوفتند و از همان جا تصمیم به بازگشت گرفتم، و هر چند مردم و صاحبخانه به سید اعتراض کردند ولی بالاخره من از ماندن در آنجا ابا کردم و در حقیقت وداع من بود با مسافرت‌های تبلیغی با آن وضع ناهنجار و بی‌ضابطه.

یک مرتبه نیز وقتی که در وشنوه در حضور مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بودم و در نوشتن رجال به ایشان کمک می‌کردم جمعی از «کروگان جاسب» خدمت ایشان رسیدند و از تبلیغات و فعالیت‌های بهاییها در آنجا شکایت کردند، و بالاخره آقایان حاضرین گفتند آقای منتظری برای این امر متعین می‌باشد چون در رشته بهائیت مطالعاتی دارد، و من به معیت خانواده با آن جمع به وسیله الاغ به طرف کروگان رفتیم و مدتی در آنجا بودم و رسماً بهاییها را دعوت کردم که در مجلس شرکت کنند و با زبان لین و استدلالی از روی کتابهای خود آنان با آنان صحبت می‌کردم، و بیشتر صحبت‌های من در آنجا و همچنین قبلاً در چادگان و اسکندری فریدن در مبارزه با بهائیت بود چون بهاییها زیاد نفوذ پیدا کرده و تبلیغ می‌کردند، در چادگان خان بزرگ و ملاک آنجا بهایی شده بود و از مبلغین آنان پذیرایی می‌کرد، من هم در این رشته مطالعات زیادی داشتم، و روی این اصل نیز وقتی که آقای حاج عزیزالله روحانی نجف‌آبادی که از دوستان و مرد متدین و متعهدی می‌باشد بهائیت دین پدری خود را ترک کرده بسود و

محفل تهران اصرار داشتند او را برگردانند، از من دعوت شد شبی به تهران رفتم و در محفل آنان با سخنرانی از مبلغین آنان که خیلی هم پرحافظه و زبردست بودند مواجه شدم و بحث کردم و در همان هنگام نتیجه بحث آن شب را به صورت کتابچهای به نام "مناظره مسلمان و بهایی" چاپ و منتشر کردم.

ریاست و مرجعیت عامه آیتالله بروجردی

در این بین دو سالی طول کشید، آیتالله آقای سید ابوالحسن اصفهانی اوایل سنه ۱۳۶۵ ه.ق از دنیا رفت و کمی قبل از فوت ایشان آقای بروجردی یک مسافرت به مشهد مقدس داشتند، ایشان مشهد که رفته بود آنجا آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی جای نمازش را به ایشان داده بود، بالاخره در مشهد رفت و آمد زوار سبب می شد که ایشان معروفیت بیشتری پیدا بکنند، آسید ابوالحسن که فوت شد دیگر مساله تقلید بین آقای بروجردی و آقای حاج آقا حسین قمی که در کربلا بود دور می زد، حاج آقا حسین را هم از کربلا به نجف بردند و سه ماه بعد ایشان هم فوت شد (۱) و تقریباً آقای بروجردی شاخص شد، البته در قم علمای دیگر بودند آقای حاج سید محمد تقی خوانساری و آقای حجت، و هر یک برای خود تعدادی مقلد داشتند، اما آن کسی که در سطح جهان تشیع معروف گردید مرحوم آقای بروجردی بود. آن وقت دیگر شهریه ایشان زیاد شد، کم کم پای درسشان شلوغ شد، تعداد طلبههایی که در درس ایشان شرکت می کردند به سیصد چهارصد نفر رسید، یعنی خارج خوان بیشتر از این تقریباً در حوزه نبود. ما اول که پیش ایشان شروع کردیم پنجاه شصت نفر بودیم ولی بعداً تعداد شاگردان به سیصد چهارصد نفر می رسید.

۱ متوفای سال ۱۳۶۶ ه.ق، مدفون در کنار حرم مطهر حضرت علی (ع).

درسهها و تقریرات آیتالله بروجردی

س: آیتالله بروجردی چه کتابهایی را تدریس می فرمودند و تقریراتی که از درسههای ایشان نوشته شده پیرامون چه مباحثی است؟

ج: کتابهایی که آیتالله بروجردی تدریس می کردند در فقه، اول "اجاره" بود که مبحث "غصب" را هم ضمن آن تدریس کردند، بعد مقداری از کتاب "وصیت" را گفتند، که من اینها را از درسههای ایشان نوشتم، بعد ایشان یک "صلوات" گفتند و ابتدا مبحث "نماز جمعه" و "نماز مسافر" را مطرح کردند که من آنها را نوشتم ولی در وسط آن مدتی به نجف آباد رفتم، البته قسمتهای دیگری از صلوات را هم نوشتم که خیلی مرتب نیست، صلوات ایشان را آقای فاضل لنکرانی هم نوشته و چاپ شده ولی آقای فاضل اوایل آن را نبود و مبحث "نوافل" را از من گرفت، نماز جمعه و نماز مسافر را که من نوشته بودم چاپ شده است، همچنین ایشان یک "خمس" هم گفتند که آقای حاج سید عباس ابوترابی آن را نوشته و چاپ هم شده است، ولی درس "اصول" ایشان را خیلی اشخاص نوشتند، تقریراتی که من نوشته بودم تحت عنوان "نهایه الاصول" چاپ شده است ایشان هم خیلی اصرار داشتند که چاپ بشود، آن قسمت که اول چاپ شده جلد اول اصول است، جلد دوم مبحث "قسطع و ظن" و قسمتی از "برائت" است که خیلی مرتب نیست، یک یادداشتهایی است تا اواسط برائت و احتیاط (۱)، البته دیگر ایشان نتوانستند ادامه بدهند و اصول ایشان تعطیل شد و به آخر نرسید.

س: آیت‌الله بروجردی در چه مکانی تدریس می‌فرمودند؟

ج: اوایل که شاگردان ایشان زیاد نبود در اطاق همان خانه‌ای که در آن مستقر بودند درس را شروع کردند، بعد که شاگردان ایشان زیاد شد آمدند در صحن حضرت معصومه (س) تابستانها در صحن درس می‌گفتند زمستانها در مسجد بالاسر، سر قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، منتها یک اطاق بزرگی بود در داخل مسجد بالاسر، اصولشان را هم در مدرسه فیضیه می‌گفتند، یک مدتی هم ایسن او آخر عصرها در مسجد عشقعلی درس می‌گفتند، چون این مسجد نزدیک منزلشان بود و آمدن به صحن برای ایشان مشکل بود.

س: حضرتعالی درسهای ایشان را چگونه می‌نوشتید و به هنگام چاپ آیا با مشکلی مواجه نبودید؟

ج: این سبک نوشتن که من الان می‌بینم آقایان طلبه‌ها در درسهای قلم به دست می‌گیرند و می‌نویسند آن زمان متداول نبود، شاید بعضیها بودند ولی من هیچ وقت یک روز هم در درس قلم و کاغذ به دست نگرفتم، من آن روزها حافظه‌ام خیلی قوی بود درسهای را گوش می‌کردم حتی اسامی روات را که ایشان می‌گفتند فلانی از طبقه چندم است در ذهنم می‌ماند، بعد خودم می‌رفتم مطالب را تنظیم می‌کردم و می‌نوشتم چون ایشان زیاد تکرار می‌کردند من وقتی مساله تمام می‌شد می‌نشستم می‌نوشتم، مثلا بحث "نماز جمعه" را من یادم هست ایشان گفتند من رفتم نجف آباد نوشتم، همین که الان چاپ شده است تحت عنوان "البدرا الزاهر فی صلات الجمعة و المسافر" یا مثلا مساله "اجتماع امر ونهی" را یادم هست خیلی طول کشید ایشان روز اول مبنای خودش را گفت بعد جوانب مساله را مورد بحث قرار داد، بعد که تمام شد و رفت سراغ مساله بعدی من یک پنجشنبه و جمعه به خودم فشار آوردم مطالب را جمع و جور کردم و نوشتم، سبک نوشتن من به این شکل بود. ایشان هم پیش افراد گاهی از نوشته‌های من تعریف می‌کرد، بعد صحبت چاپ آن شد، من که پول نداشتم کسی هم آن وقتها نبود که با سرمایه خودش این قبیل کتابها را چاپ کند، الان شما می‌بینید که مطبوعات و چاپ کتابها این قدر زیاد رونق پیدا کرده، آن وقت به این شکل نبود، چاپ کتاب بانی می‌خواست، تا اینکه آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی که سرمایه مختصری داشتند و با علامه طباطبایی در چاپ کتاب همکاری می‌کردند گفتند ما یک مقدار از هزینه آن را تامین می‌کنیم، من هم نیم‌دانگ خانه در نجف آباد داشتم فروخته بودم پولش دستم بود، بالاخره بنا شد در هزار نسخه "نهایه‌الاصول" را چاپ کنیم، مقداری از سرمایه‌اش مال من بود مقداری از علامه طباطبایی مقداری هم از آقای حائری، کتاب را برای چاپ دادیم به چاپخانه آقای برقععی، بعد بعضی می‌گفتند که ایشان در ابتدای آن چند کلمه تقریظ بنویسند، ایشان خودشان فرمودند: "فرد موجهی نظیر آقای گلپایگانی در این زمینه چیزی از من پرسد و من در جواب او چیزی در تایید این کتاب بنویسم و..." من گفتم اصلا تقریظ نمی‌خواهد چون اگر نوشته خوب باشد جای خودش را باز می‌کند و اگر خوب نباشد تقریظ هم فایده‌ای ندارد، ایشان خوشحال شدند که من گفتم تقریظ نمی‌خواهد، و جزوه به جزوه که چاپ می‌شد می‌آوردم ایشان می‌خواندند، خوشحال بودند که اولین کتابشان چاپ می‌شود، البته ایشان کستابهای دیگری هم داشتند ولی گویا مایل نبودند که آنها را به چاپ برسانند. حالا چاپ این کتاب هم داستانی دارد، و آن اینکه در وسطهای کار یک وقت دیدیم آقای حاج آقا محمد مقدس (۲) که از علمای اصفهان و وکیل آقای بروجردی بود و در ایام تحصیلی می‌آمد به قم و در درس آقای بروجردی شرکت می‌کرد و با ما هم رفیق بود آمد در چاپخانه

برقعی من را پیدا کرد و گفت آقای بروجردی می‌رفتند برای درس، جلوی مسجد عشقعلی درشکه‌اش را نگه داشته و گفتند بیا بالا من که سوار شدم فرمودند: آشیخ حسینعلی را می‌بینی؟ گفتم امری داشته باشید بفرمایید، گفتند: بلبه شما به آشیخ حسینعلی بگویید این کتاب تا هر جایش که چاپ شده همین طور بگذارید باشد هر چه هم خرج چاپش شده بیایند از من بگیرند فعلاً بگذارید به همین شکل باشد من به آقای مقدس گفتم به چه مناسبتی این مطلب را فرموده؟ گفت دیگر من نمی‌دانم، خودت بیا به آقای بروجردی بگو که حاج آقا محمد پیغام شما را رسانده، گفتم کی بیایم؟ گفت فردا صبح، فردا صبح که رفتم دیدم آقای حاج آقا محمد خودش آمده نشسته، رفتیم پیش آقا، گفتم آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساند ولی این چه وضعی است؟ من که خودسرانه کتاب را چاپ نکردم، شما خودتان نظر دادید، من جزوه به جزوه آوردم شما نگاه کردید، حالا می‌گویند فلانی می‌خواسته قاچاقی کتاب را چاپ بکند آقای بروجردی نگذاشته شما حیثیت اشخاص را رعایت کنید شما آقا، بزرگوار، تاج سر همه، ولی حیثیت افراد هم باید رعایت بشود، گفتند: "آخه من می‌ترسم کتاب چاپ بشود، برود نجف بعد بگویند چنینو چنان" ایشان گویا از جو نجف وحشت داشتند، گفتم آقا آیا شما از شیخ انصاری مهمترید؟ شیخ انصاری با آن عظمتش مبانی‌اش را نوشته بعد مرحوم آخوند به ایشان اشکال کرده، حاج آقا رضا اشکال کرده، دیگران اشکال کرده‌اند، کتاب همین اندازه که افراد آن را بخوانند و در معرض اشکال قرار بگیرد این خیلی مهم است، وانگهی این تقریرات است، تقریرات قاعده‌اش این است که اگر خوبی داشته باشد می‌گویند مال استاد است، اگر یک جایش اشکال داشته باشد می‌گویند مقرر نفهمیده، آخر این چه وحشتی است که شما دارید گفتند خیلی خوب به جهنم، بگذارید منتشر بشود گفتم آقا به جهنم نه، به بهشت بالاخره ایشان را راضی کردیم که کتاب منتشر بشود. چند وقت بعد آقای فاضل لنکرانی من را دید و گفت شما خوب راه را برای ما باز کردی، ما می‌خواستیم "صلوات" را چاپ کنیم و ایشان قبول نمی‌کرد، آقای فاضل متاخر از من بود، شرح لعمه را پیش من خوانده بود منتهی خوش استعداد بود، درس آقای بروجردی هم می‌آمد و آن وقتهایی که من نجف آباد می‌رفتم ایشان مباحث صلات را نوشته بود.

- ۱ یادداشتهای معظم‌له در زمینه مباحث "قطع و ظن" و "بخشی از مباحث" برانت "تنظیم شده و به همراه جلد اول که قبلاً به چاپ رسیده بود در یک مجلد توسط نشر تفکر به چاپ رسیده است.
- ۲ متوفای سال ۱۳۷۸ ه.ق، مدفون در تکیه مقدس تخت فولاد اصفهان.

تاکید آیت‌الله بروجردی بر نوشتن و تقریر درسها توسط شاگردان

مرحوم آیت‌الله بروجردی وقتی که قم تشریف داشتند یکی بر نوشتن درسها و دیگری بر تقریر درس توسط بعضی از شاگردان تاکید داشتند، ایشان می‌گفتند ما در نجف که بودیم مرحوم آخوند درس که می‌گفتند بعد از درس شش هفت نفر از شاگردان ممتاز، جلسه‌ای جدا داشتند و هر کدام برای دهیست نفر از شاگردان حرف استاد را تقریر می‌کردند، و اگر شاگردها "ان قلت و قلت" هم داشتند (ایراد و اشکال داشتند) مطرح می‌کردند، چون همه نمی‌شد با مرحوم آخوند اشکالات خود را مطرح کنند، و آیت‌الله بروجردی روی این جهت اصرار داشتند.

س: شیوه تقریر درس الان در مجامع دانشگاهی به شکل دیگری به عنوان "کنفرانس" مطرح است یعنی بعضی از شاگردها راجع به موضوعی کنفرانس می‌دهند، اگر در حوزه هم این شیوه

متداول بشود یعنی فرض کنید هفته‌ای یکروز یک یا چند نفر از شاگردها بیایند برداشتها و نتیجه تحقیقات خود پیرامون آن درس را برای بقیه تقریر کنند، حال در حضور استاد یا در یک جلسه جداگانه، آیا این عامل شکوفایی استعدادها و احیای همان سیره دیرینه حوزه‌ها نیست؟

ج: البته اینکه طلبه‌ها بروند راجع به مساله مورد بحث تحقیق کنند و نتیجه تحقیقات خود را در جلسه‌ای برای دیگران مطرح کنند کار بسیار خوبی است و باعث رشد شاگردان است، اما آنچه آیت‌الله بروجردی مطرح می‌کردند این بود که اگر استاد بر فرض در هفته پنج درس می‌گوید در جلسه تقریر بدون حضور استاد همه آن پنج درس تکرار بشود و این باعث می‌شود که آن درسها پخته‌تر شود.

و اما عنایت ایشان به نوشتن درسها باعث شد که ما قسمتهای زیادی از درسهای ایشان را بنویسیم، مثلاً من مبحث "اجاره" می‌ایشان را نوشتم مبحث "غصب" و "وصیت" و "شرکت" ایشان را نوشتم، بعد "صلاه" را گفتند که من قسمتی از آن را نوشتم قسمت "نماز جمعه" و "نماز مسافر" را قسمتهای دیگرش را هم نوشتم اما چون آقای فاضل آن را نوشته بود و چاپ شد دیگر از چاپ آن صرف‌نظر کردم، بعد ایشان "خمس" را فرمودند که البته من ننوشتم دیگران نوشته‌اند و چاپ شده است. این اواخر ایشان مبحث "قضا" را شروع کردند من یادم هستیکی از طلبه‌ها مرتب سر درس اشکال می‌کرد، ایشان فرمودند من حالا در این سن باید استراحت کنم معذرت می‌آیم بسرای شما درس می‌گویم چون می‌بینم خواهی نخواهی دستگاه قضایی باید باشد و آقایان طلاب هم می‌روند در دستگاههای قضایی، این درس را می‌گویم که اقلاً با مبانی فقه اسلامی و قضای اسلام آشنا بشوند که قضاوتسهای ناحق نکنند، ایشان می‌خواستند بفرمایند حالا من بسا این سن و سال می‌آیم درس می‌گویم آقایان باید قدر بدانند. من جلد اول "اصول" ایشان را (خارج کفایه) نیز تقریباً به صورت کامل و جلد دوم را به صورت ناقص نوشتم، البته ایشان هم تا اواسط "برائت" و "احتیاط" بیشتر ادامه ندادند و درس اصول را که عصرها می‌گفتند رها کردند.

متورم شدن اصول و ضرورت تهذیب آن

س: حضرتعالی به عنوان فقیهی که درسهای اصول مرحوم آیت‌الله بروجردی را تقریر فرموده‌اید نظرتان درباره مباحث اصولی که فعلاً در حوزه تدریس می‌شود چیست؟ کدام یک از مباحث اصول در استنباط احکام فقهی لازم و مفید است و کدام مبحث غیر لازم و غیر مفید، و به‌طور کلی اگر نظر خاصی در ارتباط با مباحث اصول دارید بفرمایید.

ج: اینکه می‌فرمایید کدام یک از مباحث اصول در فقه بیشتر مورد استفاده واقع می‌شود این مطلبی است گسترده که نمی‌شود الان یک بیک مباحث را شمرد و گفت کدام یک تا چه اندازه مفید است. اما اجمالاً یک سری از مباحث اصول هست که مطالب آنها یک امور عرفی ارتکازی است و توجه داشتن به آنها ضرورت دارد، مثلاً اینکه آیا امر دلالت بر وجوب دارد یا نه، یا اینکه فوریت از آن فهمیده می‌شود یا نه، اینها را باید به ارتکاز عرف مراجعه کرد، و اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) هم که از روایات مستطالبی را می‌فهمیدند این سنخ از مسائل در ارتکاز ذهنشان بوده است، اینکه امر مولا را باید عمل کرد مگر اینکه مولا تصریح بر خلاف بکند، اینها یک چیزی است ارتکازی، اما خوب بزرگان آمدند این سنخ مسائل را بیشتر شرح و بسط دادند. و گویا اولین کسی هم که علم اصول را پایه‌گذاری کرد شافعی "یکی از پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنت" بوده است، مرحوم آیت‌الله بروجردی نظرش این بود که علم اصول را شافعی پایه‌گذاری کرد. مرحوم آیت‌الله بروجردی یکوقت در

درس می‌فرمود: "اصول ما خیلی متورم شده است" و ایشان نوعاً در هر مساله اصولی به جای اینکه به نقل اقوال و مسائل حاشیه‌ای بپردازند یک راه باریکی به اصل مساله داشتند و نکته اصلی را که ماده عامله مساله است مطرح می‌کردند و به مقدمات بعیده مساله و حواشی نمی‌پرداختند، برخلاف بعضی از کتابهای اصولی که خیلی به مقدمات مساله می‌پردازند، ما با این وقت کمی که داریم و با این مسائل گسترده‌ای که در دنیای امروز مورد نیاز است باید به مسائل مهمتر توجه کنیم، یک وقت فقها و روحانیت در صحنه نبودند، نه در مسائل حکومتی بودند نه در مسائل اقتصادی و سیاسی، همه اینها دست افرادی دیگر بود و فقها سراغ این مسائل نمی‌رفتند و کسی هم در این زمینه‌ها به سراغ آنها نمی‌آمد، اما امروز مسائل پیچیده‌ای در اقتصاد و سیاست مطرح است، مسائل بانکها، مساله پول و نقش آن در اقتصاد بیع صرف و درهم و دیناری که در روایات آمده و تطبیق آن با پول رایج، این سنخ مسائل کمتر بررسی شده و مورد ابتلا هم هست و امروز پاسخ اینها را از ما می‌خواهند، وقتی ما این گونه مسائل لازم را داریم بیاییم و قمتان را صرف کنیم بر سر مساله "کلی قسم ثالث" که در فقه مورد ابتلا واقع نمی‌شود، یا اگر هم بشود در یک جاهای نادر و محدودی است، یا مساله "مقدمه واجب" با آن تفصیلات می‌گویند مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (رحمه‌الله‌علیه) چهارسال مساله مقدمه واجب را درس گفتند، بعد از چهارسال گفته بودند: ظاهراً مساله ثمره عملی ندارد یکی از طلبها گفته بود: آقا چهارسال وقت ما را تضييع کردید برای یک مساله‌ای که ثمره عملی ندارد؟ ایشان گفته بود: بنشین سر جایست، من در این چهارسال علم اولین و آخرین را برایت گفتم خوب این مقدمه واجب را در چند جلسه می‌توان بحث کرد. حالا ما بیاییم چهارسال وقت صرف کنیم، این همان چیزی است که مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند اصول متورم شده است. بعضیها می‌گویند این مباحث ذهن‌انسان را باز می‌کند، اما وقتی که ما از ذی‌المقدمه باز می‌مانیم و همه وقتان را باید در مقدمات صرف کنیم این چه فایده‌ای دارد. یک وقت من به مرحوم امام (ره) عرض کردم که می‌گویند توغل در فلسفه ذهن انسان را مخدوش می‌کند و عرفیت انسان را از بین می‌برد و برای فقه‌مضر است، ایشان فرمودند: تعمق در اصول این خاصیت را دارد برای اینکه مسائل فلسفه ربطی به فقه ندارد، مثل اینکه تعمق در مسائل ریاضی لطمه‌ای به فقه نمی‌زند، اما چون اصول به فقه مربوط می‌شود اگر کسی خیلی در این مقدمات بماند و مرتب تشکیک کند ذوق عرفی او از بین می‌رود، و آن‌گونه که "محمد بن مسلم" و "زراره" از روایات مطلبی را می‌فهمیدند انسان نمی‌فهمد، و حرف ایشان هم حرف بی‌راهی نیست. مسلماً "شیخ طوسی" و "محقق" از بزرگان فقه ما هستند ولی این اصول به این گستردگی در آن زمان نبوده است.

پس اجمالاً اصول لازم است ولی بسیاری از مباحث آن ارتکازی و عرفی است که فقط بساید به آنها اشاره بشود، باید اصول را جمع و جور و تهذیب کرد، مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی هم نظرشان این بوده که باید اصول تهذیب بشود، گویا چیزهایی هم در این زمین نوشته بودند، به هر حال اگر افراد یا گروهی این کار را به عهده بگیرند و مسائل غیر مفید را صرفاً به عنوان یک تاریخچه یادآوری کنند و به آن‌پردازند و مسائل مورد نیاز را دست‌بندی کنند کار خوبی است، مثل مباحث "اما" و "عبید" در فقه که صرفاً به عنوان یک مبحث تاریخی باید به آن توجه کرد و لزومی ندارد در زمان ما بابها و مباحثی به این عنوان در فقه عمومی گشوده شود. مثلاً باب "تعادل و تراجیح" در فقه خیلی کاربرد دارد ولی کمتر به آن توجه می‌شود و خیلی‌ها این مبحث را چون اواخر مباحث اصول واقع شده است اصلاً نمی‌خوانند. مرحوم حاج آقا رضا صدر می‌گفت: مرحوم حاج آقا ضیا عراقی گفته

بوده ما در اصفهان با حاج میرزا محمد صادق خاتون آبادی رفیق بودیم، بعد ایشان رفتند نجف و بعد من هم رفتم نجف با ایشان صحبت کردم او گفت من می‌روم درس حاج مسیرزا حبیب‌الله رشتی، من هم رفتم وقتی به درس ایشان رفتیم ایشان گفتند: قال العزدي در آن زمان کتاب اصولی بوده است مال عضدی یک مطلب از عضدی نقل کرد و بعد گفت: فیها ولا و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً و دهتا اشکال به حرف ایشان کرد، بعد فردا به درس ایشان رفتیم باز همین حرف عضدی را نقل کرد و دهتا اشکال دیگر به او کرد روز سوم باز به همین ترتیب... خوب حالا عضدی که یکی از اصولیین عامه است یک حرفی را زده حالا در سمرقند سی تا اشکال به حرف او مطرح می‌شود، آقای حاج آقا ضیا می‌گوید من به رفیقم گفتم این درس برای ما ثمری ندارد، بعد رفتم درس مرحوم آخوند خراسانی (صاحب کفایه الاصول) (۱) دیدم مرحوم آخوند تندتند اصول مسائل را مطرح می‌کند و می‌گذرد می‌گویند خیلی هم خوش‌بین بوده است بالاخره در درس ایشان شرکت کرده بودند. من یک بار بعد از یکی از زندانها از منزل آقای فلسفی به منزل آیت‌الله آقای حاج سید احمد خوانساری رفتم، ایشان گفتند من درس مرحوم آخوند خراسانی را درک کرده‌ام ایشان در دوره آخر از اول اصول تا "جمع بین حکم ظاهری و واقعی" یعنی همه جداول کفایه و جلد دوم تا مبحث "جمع بین حکم ظاهری و واقعی" را در سه سال تدریس کرده‌اند، اگر بقیه آن را هم می‌گفته‌اند حداکثر شش سال می‌شده است، اما آن‌گونه که مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی مثنی می‌کرده یک دوره اصول بیست سال هم تمام نمی‌شده. به نظر من اگر یک لجنه با صلاحیتی مباحث اصول را متناسب با روشهای آموزشی تهذیب و تدوین کنند کار خوبی است.

س: حضرت‌عالی خودتان علاوه بر طرح مباحث اصولی در کتابهای فقهیتان که به تناسب مطرح شده آیا به طور مستقل درس اصول هم تدریس فرموده‌اید؟
ج: بله من بعضی از مباحث اصول را هم گفتم، از خارج جلد دوم کفایه شروع کردم، مبحث "قطع و ظن" و قسمتهایی از "برائت" را گفتم، اینها قبل از انقلاب بود ولی به خاطر گرفتاریها وقت نکردم آنها را بنویسم.

۱ متوفای سال ۱۳۲۹ ه.ق.

عنایت آیت‌الله بروجردی به رجال احادیث و طبقات رجال

س: راجع به عنایت آیت‌الله بروجردی به طبقات رجال احادیث هم توضیحاتی بفرمایید.
ج: مسأله رجال احادیث در درسهای مرحوم آقای حجت، آقای خوانساری و آقای صدر خیلی معمول نبود، در قم معروف بود که آقای مرعشی‌نجفی در رجال مطالعاتی دارند ولی در درس ایشان هم یک عده خاصی شرکت می‌کردند، اما آقای بروجردی در درسشان خیلی عنایت به رجال داشتند و این طور که از ایشان نقل می‌کردند البته من از خودشان نشنیدم گفته بودند آن زمان که من در بروجرد درس می‌گفتم بعضی افراد را می‌دیدم که خیلی از مسائل دقیق را درک نمی‌کنند، اما رجال چون جنبه تاریخی دارد همه می‌فهمند، این سبب شد که من برای اینکه درس دایر باشد و همه عنایت داشته باشند هر روز یکی از شخصیتهای رجال را مطالعه می‌کردم و در درس خصوصیاتش را می‌گفتم، ایشان در این زمینه از بس مطالعه کرده بود یک تخصصی پیدا کردند، بعد ایشان ایانید "کافی" و

”تهذیب ”و“ من لایحضر ”را تنظیم کرده بودند که این آخرها آقای حاج میرزامهدی صادقی تبریزی به صورت ناقص آن را چاپ کرد اما آستانه حضرت رضا(ع) بنا بود به صورت کامل آن را چاپ بکنند که آقای حاج میرزا حسن نسوری(رحمه الله علیه) متصدی آن بود چون به خط ایشان نوشته شده بود منتها ایشان تصادف کرد و از دنیا رفت، حالا من نمی دانم آستانه حضرت رضا(ع) مشغول چاپ آن هست یا نه(۱)، مرحوم آیت الله بروجردی این اسانید را به ترتیب حروف تهجی منظم کرده بود و عقیده اش این بود که مشکلات رجالی از داخل خود اسانید به دست می آید و حل می شود، عنایت داشتند که مثلا در کفای اسامی روایات به همان گونه که آمده ثبت گردد، مثلا یک جا نوشته ”محمد بن عبدالجبار الصهبانی ”یکجا نوشته ”عن الصهبانی ”یک جا آمده ”محمد الصهبانی ”اینها پشت سرهم که بیاید بعضی شارح بعضی دیگر می شود.

دیگر اینکه سلسله روایات تا امام معصوم که پشت سرهم قرار می گرفت در مقایسه با هم اگر سقطهایی در سلسله بعضی سندها بود مشخص می شد و به این ترتیب طبقات روایات معین می شد، مثلا می بینی پنجاه روایت پشت سرهم دارد ”احمد بن ادریس عن محمد بن عبدالجبار الصهبانی عن الحسن بن محبوب عن ابی حمزه“، یکجا نوشته مثلا ”عن الصهبانی عن ابی حمزه“، معلوم می شود که اینجا ”ابن محبوب“ از وسط افتاده است، ایشان روی همین ترتیب در ”وشنوه“ (۲) شروع کرده بودند یک رجالی بنویسند که ”راوی ”و“ مروی عنه“ها را معین کند همین کاری را که رجال اردبیلی کرده، و بعد که کتاب اردبیلی چاپ شد ایشان هم آن را تمام نکرد برای اینکه می گفت تقریبا همان کاری که مامی خواستیم بکنیم انجام شده است، و خود ایشان این کتاب رجال اردبیلی را داد چاپ کردند، ایشان در شنوه که بودند گفته بودند آقایان بدلا، آمیرزامهدی صادقی و آمیرزا حسن صادقی بنشینند فیش برداری کنند، و بعد ایشان به نوشته ای نگاه می کرد و روی اسانیدش نظر می داد و راوی و مروی عنه را مشخص می کرد، من هم آنجا نشسته بودم روز بعد رفتم پهلوی آقای بروجردی نشستم ببینم ایشان چکار می کند، در نوشته ایشان نگاه کردم فهمیدم که اینها اسانید است و ایشان آنها را تنظیم کرده و طبق آن جایگاه روایات را مشخص می کند، همان طور که نگاه می کردم یک جا دیدم یکی از چشمشان افتاد، گفتم آقا شما یکی را جا انداختید، ایشان گفتند شما خوب متوجه شدید که من چکار می کنم پس ممکن است روزهای دیگر این کار را به شما محول کنم، ولی روز بعد از کروگان جاسب تقاضای فردی کردند که بتواند علی بهاییها در آنجا تبلیغ کند و آقایان مرا برای این جهت به آیت الله بروجردی معرفی کردند و من به آنجا اعزام شده و از شرکت در آن جلسات محروم شدم، پس از مراجعت به قم روزی مشهودی رضا که در بیت ایشان خادم بود به من گفت: آقای منتظری آنها تو را دک کردند، چون دیدند داری جا باز می کنی، علی ای حال آیت الله بروجردی روی رجال زحمت کشیده بود و طبقات رجال تقریبا حفظش شده بود. در درس هم زیاد از آن استفاده می کرد و در حوزه این یک امتیازی بود برای ایشان، من یک وقت به ایشان عرض کردم خوب است اینها به چاپ برسد، گفتند: اینها یک وقت نجف می رود ایشان روی نجف حساس بودند ممکن است نکاتش را درک نکنند، من گفتم آقا ما که نکاتش را فهمیدیم خوب نجفی ها هم وقتی که خواندند نکاتش را درک می کنند، ولی بالاخره ایشان تا زنده بود کتابهایش را چاپ نکرد، حتی یک حاشیه بر کفایه داشتند که یک روز آوردند سر درس قسمتی را در مساله مقدمه واجب از روی آن خواندند و من در نهایت اصول نقل کرده ام کمی گویند آن هم از بین رفته است.

من یک بار مسالغای را در طهارت از ایشان پرسیدم، ایشان می‌خواست مینای خودش را در مساله بگوید نوشته‌هایش را که هنگام حاشیه‌زدن بر عروه نوشته بود آورد و از روی آن خواند که من نمی‌دانم الان آن نوشته‌ها چه شده است. من توصیه می‌کنم به آقایانی که تالیف دارند تالیفاتشان را تنظیم کنند و در اختیار دیگران بگذارند، نگویند که یک وقت به یک جایش اشکال می‌کنند همه نوشته‌ها غیر از کلام خدا و معصومین (ع) قابل اشکال است ولی محسناتی هم دارد و از نوشته‌هایشان دیگران هم استفاده می‌کنند.

۱ کتاب "اسانید" به خط مرحوم آقای نوری از طرف آستانه حضرت رضا (ع) چاپ و منتشر شده است.
 ۲ "وشنوه" روستایی است بیلاقی در اطراف قم از بخش کهک که مرحوم آیت‌الله بروجردی در ایام تابستان به خاطر گرمی هوای قم به آنجا تشریف می‌بردند.

ابتکار آیت‌الله بروجردی در طبقات رجال احادیث

س: آیا مرحوم آیت‌الله بروجردی در رجال هم تالیف یا تدریس داشتند؟

ج: ایشان چیزی به عنوان درس رجال نداشتند، ولی مقید بودند که سندهای احادیث را بخوانند، مثلاً می‌گفتند این راوی طبقه چندم است بروایت ضعیف یا صحیح است، طبقات را ایشان زیاد ذکر می‌کردند، و می‌فرمودند اهل سنت رجال را طبقه‌بندی کرده‌اند و علمای ماطبقه‌بندی نکرده‌اند، ایشان به طبقه‌بندی شدن رجال عنایت داشتند، و می‌فرمودند مبدا را باید پیامبر اکرم (ص) قرار دهیم و صحابه که از پیامبر اکرم (ص) حدیث دارند طبقه اول روات محسوب می‌شوند، و تابعین که از صحابه حدیث دارند طبقه دوم می‌باشند، روی همین حساب اصحاب امام باقر (ع) مثل "زراره" و "محمد بن مسلم" طبقه چهارم می‌شوند یعنی اینها اگر بخواهند از پیغمبر (ص) حدیث داشته باشند معمولاً با سه واسطه می‌توانند حدیث داشته باشند، حالا ممکن است بعضی از رجال معمر باشند که دو طبقه حسابشان می‌کنیم مثل "حماد بن عیسی" و "حماد بن عثمان" که چون عمر اینها طولانی بوده هم طبقه پنجم می‌شوند هم طبقه شش. ایشان معمولاً هر سی سال را یک طبقه حساب می‌کردند، یعنی بین استاد و شاگرد معمولاً سی سال تفاوت سن می‌باشد، روی این اصل ایشان می‌گفتند از زمان پیغمبر (ص) که حساب کنی تا زمان شیخ طوسی دوازده طبقه می‌شود، کلینی طبقه نهم است، صدوق طبقه دهم، شیخ مفید طبقه یازدهم، شیخ طوسی طبقه دوازدهم، بدین ترتیب شیخ طوسی اگر بخواهد حدیث از پیامبر (ص) داشته باشد معمولاً به یازده واسطه می‌شود، آن وقت بعد از شیخ طوسی تا شهید ثانی هم دوازده طبقه می‌شود، پس شهید ثانی در راس طبقه بیست و چهارم است، و بعد از شهید ثانی تا زمان ما نیز دوازده طبقه است که آقای بروجردی می‌شد راس طبقه سی و ششم، و می‌گفتند: هر طبقه، صغار و کبار هم دارد، آن وقت من با آقای مطهری می‌گفتم روی این حساب ما از صغار طبقه سی و هفتم و مثل آقای خمینی و آقای گلپایگانی از کبار طبقه سی و هفتم محسوب می‌شویم چون همه ما از شاگردان آقای بروجردی بودیم، آقای بروجردی که طبقه سی و ششم باشد ما صغار سی و هفتم و اینها کبار سی و هفتم می‌شوند، و ایشان از بس اینها را می‌گفتند دیگر ما یاد گرفته بودیم که مثلاً "زراره" طبقه چهارم است، "صغار" طبقه هشتم است و

اصول و جوامع روایی

از طرف دیگر اصحاب ائمه (ع) هر کدام روایاتی را گردآوری کرده بودند که "اصل" نامیده می‌شد، بعد در زمان حضرت رضا (ع) یک عده از بزرگان مثل "صفوان بن یحیی" و "علی بن حکم" و "بزنطی" آمدند این اصول را جمع‌آوری کردند، اینها اسمش شد "جوامع اولیه"، مثلاً "جامع بزنطی"، "جامع علی بن حکم". بعد این جوامع اولیه پیش مرحوم کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق بوده و اینها از آن جوامع با ذکر سند روایت نقل می‌کردند و به این شکل کتاب "تهذیب"، "استبصار"، "کافی" و "من لایحضر" را تدوین کردند که به اینها گفته می‌شود "جوامع ثانویه" که از روی "جوامع اولیه" تنظیم شده، بعد کتابهایی مثل "وسائل" و "وافی" و "بحار" را تنظیم کردند که به اینها می‌گفتند "جوامع در مرتبه سوم"، ایشان روی کتب اربعه خیلی عنایت داشتند می‌فرمودند مولفین اینها به صرف اینکه یک روایت در یک جایی آمده اعتماد نمی‌کردند بلکه اجازه روایت داشتند و پیش مشایخ و اساتیدشان این روایات را خوانده بودند مثلاً شیخ سند دارد تا کتاب بزنطی، علاوه بر اینکه جامع بزنطی نزد او بوده ولی تنها به آن اعتماد نمی‌کرده بلکه شیخ این روایات را مثلاً پیش مفید خوانده، مفید هم پیش ابن قولویه خوانده به همین شکل تا می‌رسد به خود بزنطی، بعد ایشان می‌گفتند در کتب اربعه قضیه به این شکل بوده ولی در غیر کتب اربعه اجازه روایت به این شکل نبوده لذا به کتب اربعه خیلی اعتماد داشتند، اما بعضی از کتابها نظیر "محاسن برقی" و "جعفریات" را خیلی قبول نداشتند و می‌گفتند مثلاً یک کتاب از هند آورده‌اند به نام جعفریات، ما چه می‌دانیم که این همان جعفریاتی است که از ائمه (ع) رسیده، ایشان در فقه به این کتابها اعتماد نمی‌کردند و می‌فرمودند به عنوان تایید بد نیست.

احیای کتب قدما توسط آیت‌الله بروجردی در حوزه

قبل از اینکه مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم بیایند اصلاً کسی کتب اربعه یا کتب قدما را نگاه نمی‌کرد، فقط همین "وسائل" را نگاه می‌کردند، گاهی اوقات وسایل را هم نگاه نمی‌کردند فقط در "جواهر" بحث می‌کردند، مرحوم آقای حجت کمی این جور چیزها را داشت اما آقایان دیگر اصلاً در این وادیا نبودند.

بسیاری از کتب که الان می‌بینید در دست‌هاست از برکت مرحوم آیت‌الله بروجردی است، مثلاً "مفتاح‌الکرامه" را که اول چاپ کرده بودند دوره‌اش را می‌فروختند ۳۵ قران، به بعضی طلبها هم مجانی می‌دادند بعضی طلبها آن را فروخته بودند به عضاریها که در آن دارو بیچند بولی مرحوم آیت‌الله بروجردی وقتی آمدند قم به اقوال قدما خیلی عنایت داشتند و لذا مفتاح‌الکرامه خیلی قرب پیدا کرد. "الجوامع‌الفقهیه" را مرحوم آیت‌الله بروجردی زنده کرد، نه‌ایه شیخ طوسی، کتابهای صدوق، کتب قدما و اصول متلقات از معصومین (ع) را اصلاً کسی به آنها مراجعه نمی‌کرد، مرحوم آیت‌الله بروجردی کتابهای فقهی را کمیاب کرد، مفتاح‌الکرامه را کمیاب کرد. "خلاف" شیخ طوسی را تا زمان ایشان اصلاً چاپ نکرده بودند، این کتاب خیلی با ارزش است، مرحوم آیت‌الله بروجردی خودش آن را خطی نوشته بود بعد نسخه‌های مختلف آن را از جاهای مختلف جمع‌آوری کرد و دستور داد یک نسخه آن را چاپ کردند البته مخارجش را آقای کوشانپور داد خداوند او را رحمت کند "منتهی" و "تذکره" می‌علامه را کسی سراغش نمی‌رفت همه اینها را مرحوم آیت‌الله بروجردی در قم زنده کرد.

س: این آقای کوشانیپور که فرمودید چه کسی بود و به چه عنوان در چاپ این کتاب کمک می‌کرد؟

ج: آقای کوشانیپور آدم ثروتمندی بود که اهل وجوهات بود، منتها مقید بود که وجوه‌ساش را در این‌جور کارهای تبلیغی مصرف کند، ایشان در تهران چند خانه هم داشت که بعضی از علمای تهران در آن می‌نشستند حتی مرحوم شهید مطهری هم مدت کمی در یکی از خانه‌های آقای کوشانیپور زندگی می‌کرد، البته اجاره‌اش را به عنوان وجوهات حساب می‌کرد، این شخص مقلد آیت‌الله بروجردی بود، و در نشر این کتابها از وجوهات کمک می‌کرد، بعد که ایشان از دنیا رفت بازماندگانش موسسه‌ای به همین نام درست کردند.

اهتمام به گردآوری منظم احادیث شیعه (جامع احادیث الشیعه)

س: نظریه آیت‌الله بروجردی در گردآوری احادیث شیعه چگونه بود و حضرت‌عالی با این طرح تا چه اندازه همکاری داشتید؟

ج: مرحوم آیت‌الله بروجردی در درسهایشان که روایات را می‌خواندند نوعاً در هر سبب به صاحب وسایل اشکال می‌گرفتند و معمولاً اشکالهایشان هم وارد بود، صاحب وسایل بسا یک قسمت از روایت را ذکر کرده و دنباله آن را ذکر نکرده است در صورتی که این دو قسمت باهم ارتباط داشته است، گاهی اوقات دو ستمت روایت که پیداست اینها یک روایت بوده ولی سندهای مختلف دارد قاعده‌اش این بود که اینها را پهلوی هم ذکر می‌کرد که این کار را نکرده، یا مثلاً روایاتی که یک مفهوم را بسا دو لحن بیان داشته قاعده‌اش این بود که هر دو را پهلوی هم ذکر می‌کرد که هر یک قسرینه دیگری می‌شد اما اینها را پهلوی هم ذکر نکرده، روی این جهت ایشان همیشه به صاحب وسایل اشکال داشتند که در تنظیم روایات این‌جور جهات را رعایت نکرده است، مثلاً بجا بود روایتی را که مشایخ ثلاث ذکر کرده‌اند پهلوی هم ذکر می‌کرد تا انسان می‌فهمید این روایت را هر سمنفیر (کلینی، شیخ طوسی و صدوق) نقل کرده‌اند، از این‌گونه اشکالها داشتند، ایشان به فکر افتادند که خودشان روایات را تنظیم کنند، یک دسته از فضلا را دعوت کردند که این کار را شروع کنند، البته این نکته را باید گفت آن‌طور که مرحوم آیت‌الله بروجردی به وضع روایت بصیر و مسلط بودند افرادی که دعوت شده بودند که یکی از آنها من بودم بصیرت لازم را نداشتیم، باید اینها تازه‌بیاوند از صفر شروع کنند، افراد هم مختلف بودند بعضیها خوب بودند، بعضیها درجهشان پایین‌تر بود، علی‌ای حال اینها آمدند، ایشان هم خیلی وقت صرف کرد، جلسهای زیادی می‌آمد می‌نشست، در کیفیت تنظیم دستوره‌های مهمی می‌دادند، خیلی هم عنایت داشتند که این کار انجام بشود، با اینکه کارهای مهمی به ایشان مراجعه می‌شد گاهی اطرافیه‌ها در بیت ایشان حرص می‌خوردند که ایشان کارهای مهم را گذاشته‌اند و دارند به این کتاب ور می‌روند ولی ایشان خیلی عنایت داشتند که این کتاب بر اسلوب صحیح پایمیزی شود، اول هم صحبت این بود که هم احادیث شیعه و هم احادیث سنی تنظیم بشود و اگر شده بود خیلی خوب بود، یعنی احادیث "صحاح‌سته" هم در هر بابی درج می‌شد، این کار زحمت طلبها را کمتر می‌کرد، خوب هم بود چون در بسیاری از مسائل روایات ما نظر دارند به روایات اهل سنت، خود مرحوم آقای بروجردی هم می‌دانستند که این کار مهمی است ولی روی بعضی جهات که ممکن است بعداً بگویند دارند کتابهای سنی‌ها را احیا می‌کنند از آن صرف‌نظر کردند، ایشان روی این جهات خیلی حساب می‌کرد که مثلاً جوی برای علمای شیعه درست نکنند، و الا خود ایشان به

این موضوع عنایت داشت و کتابهای آنها را هم داشت، بالاخره ایشان هر روز می‌آمدند یک برنامه و دستوری می‌دادند. یک روز ایشان یک فرمایشی فرمودند من به ایشان گفتم: آقا شما چند روز پیش آن جور دستور دادید حالا این جور می‌فرمایید؟ ایشان گفتند: "انا فی کل یوم رجل" من هر روز یک برداشت جدیدی دارم من عرض کردم: آقا با "انا فی کل یوم رجل" نمی‌شود کتاب نوشت، برای اینکه یک برنامه باید از اول باشد که همه روی آن برنامه کار کنند، و بالاخره گاهی نظریاتی به ذهن خود ایشان می‌آمد یا افراد تذکراتی می‌دادند، و سلیقه و متد اینکه چه جور تنظیم کنیم عوض می‌شد. علی‌ای حال شاید بیست و چهار پنج نفر می‌شدند که بنا شد هر دو نفری یک کتاب را با هم تنظیم کنند، من با آقای ابراهیم امینی تابستان رفتیم نجف آباد^۱ روایات ارث^۲ را تنظیم کردیم، البته برای ما خوب بود با روایات آشنا می‌شدیم، مرحوم آقای ربانی شیرازی با آقای حاج شیخ محسن حرمنپناهی "صلوات" را تنظیم کردند، یک عده "طهارت" را تنظیم کردند که بعد بیاورند آنها را با هم بکنواخت کنند، چون باید یک سبک باشد، ایشان عنایت داشت که در مقدمه این کتاب حدیث متواتر ثقلین بیاید، چون ما با سنی‌ها اگر چند مساله امامت اختلاف داریم ولی طبق این حدیث که مورد قبول آنها نیز هست پیامبر اکرم (ص) گفتار عترت را در کنار قرآن قرار داده است و فرموده اگر به این دو تمسک کنید گمراه نمی‌شوید، بنابراین ما اگر بخواهیم به دستور پیامبر (ص) عمل کرده باشیم، برای عمل کردن به دستورات فقه اسلام باید فقه عترت را به دست بیاوریم و به همان عمل کنیم، به همین جهت من یک روز رفتم خدمت ایشان، ایشان دو جلد کتاب "عبقات" را که مربوط به حدیث ثقلین بود دادند به من و فرمودند شما این کتاب را خلاصه‌گیری کنید عبقات هم خیلی شلوغ است بالاخره این توفیق برای من حاصل شد که این دو جلد کتاب را که هر جلد حدود هشتصد صفحه و همه مربوط به حدیث ثقلین است مطالعه و خلاصه‌گیری کنم، متأسفانه آن زمان دستگاههای فتوکپی و زیراکس و اینها که الان هست نبود ما متن همان چیزهایی که راجع به ارث‌نوشته بودیم و حدیث ثقلین را دادیم به آیت‌الله بروجردی و دیگر نفهمیدیم چطور شد، ولی این کار برای افراد خیلی مفید بود، همه با زیر و بم کار و نکات روایات و خصوصیات کتابها آشنا شدند و این خود در واقع تمرین یک کار دسته‌جمعی بود. ظاهراً خود مرحوم آیت‌الله بروجردی یک مقدمه‌ای مربوط به حدیث ثقلین برای آن کتاب تنظیم کرده بودند حالا نوشته ما که دادیم به ایشان اثر داشته یا نداشته نمی‌دانم، این کتابها در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی به چاپ نرسید، ولی آقای کوشانپور که پس از فوت آقای بروجردی به آقای شاهرودی مراجعه کرده بود از آقای شاهرودی اجازه گرفته بود که از وجوهات آنها را چاپ کند ولی ایشان هم مرحوم شد، یادم هست که همان اوایل انقلاب آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری که ادامه این کار را به عهده گرفته بودند به من گفتند شما به آقای خمینی بگویید که حدود ده هزار تومان خرج این کار است آن را تامین کنند تا چاپ این کتابها ادامه پیدا کند، من هم به آیت‌الله خمینی گفتم ایشان هم قبول کردند، منتها بعد آقای حاج شیخ اسماعیل نیامدند، ظاهراً به آیت‌الله خوئی مراجعه کرده بودند که برای ادامه کار و چاپ کتابها از ایشان کمک بگیرد، به هر حال این کتاب خوبی است ولی کیفیت چاپ آن از جهت علامت‌گذاری و ویراستاری به شکل مطلوب نیست.

س: به نظر حضرتعالی آیا این مجموعه کتاب "جامع احادیث الشیعه" عیناً مطابق با همان طرح ایده آلی است که مرحوم آیت‌الله بروجردی در نظر داشتند؟
ج: بالاخره وقتی انسان می‌خواهد روایات یک مساله فقهی را مورد بررسی قرار دهد اگر بخواهد ده

درس اقدام کنند و الا خود آنها چنین خواهند کرد. در جلسای که عصر همان روز در مدرسه معصومیه گرفته شد گفتند که تا یک هفته دیگر که مهلت داده‌ایم آنها از آسیاب می‌افتد و لذا خودمان فردا برای تعطیلی درس خواهیم رفت و حتی تصمیم به تخریب داخل حسینیه هم در همان جلسه گرفته شده بود. و وقتی اواخر شب از این مطلب مطلع شدم نتوانستم به خود بقبولانم که آنها چنین عمل زشتی را مرتکب خواهند شد و لهذا با هیچکس در میان نهادم و چنین‌بنداشتم که لابد عدای خواهند آمد و وقتی جلسه درس و استاد و شاگردان معنون و بزرگوار و... را دیدند از خود شرم کرده و حداکثر شعاری داد و خواهند رفت. صبح شنبه ۷۴/۱۰/۳ ساعت ۸/۵۰ صبح، زشتترین روزی است که بر تاریخ انقلاب اسلامی مان گذشته است.

پس از پایان درس فقه، عدای به اصطلاح طلبه ۲۰ الی ۳۰ ساله به سرکردگی دوفر طلبه معمم شعارهای همیشگی‌شان را تکرار و ناگهان در برابر چشمان حیرت‌زده و ناباورانه شاگردان درس فقیه‌عالی‌قدر که بنا بر توصیه‌های مکسور ایشان با صبر و حلم انقلابی و توصیف ناپذیری سکوت نموده و فقط تماشاگر آنها بودند شروع به شکستن تریبون و صندلی و آینه و واژگون کردن بخاریهای روشن و... نمودند و سپس با کمال‌بیشری اعلام کردند که فردا هم خواهند آمد و مانع برگزاری درس خواهند شد و هر کس فردا برای درس حضور یابد حکم ضدانقلاب را خواهد داشت.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خدای مستعال خود شاهد است که ارادت و علاقه و دلسوزی که اینجانب به شما و انقلاب و نظام دارم بیش از علاقه این جمع تظاهراتی است و به همین جهت است که نمی‌توانم در مقابل حرکات زشتی که در ظاهر به نام حمایت از شما و در واقع برای بدبینی و اختلاف و... از طرف عناصر معلوم‌الحال و فرصت‌طلب انجام می‌شود ساکت باشم و ناچار دست به قلم بردم، و با توجه به شناختی که از حضرتعالی دارم یقین دارم که از کلام این حقیر آزرده خاطر نخواهید شد و الا مانند گذشته و مانند بقیه فقط تماشاگر این اوضاع می‌گردیدم.

آنچه بیش از همه موجب تاجر خاطر حقیر و بسیاری از مومنین گشته است مسائلی می‌باشد که بر افراد زندانی و خانواده‌های آنان و... می‌گذرد چه اینکه به هیچ وجه توجیهی بر آن نمی‌توان یافت، و بسبب سخت است باور این مطلب که دلسوزان انقلاب و نظام به اتهامات واهی دوزندان و در معرض برخورد‌هایی باشند که مکتوب نمودن آن را هم به مصلحت نمی‌دانم.

آیا کسانی که در اطلاعات و دادگاه ویژه مسئول این اعمال هستند حتی یک لحظه به کرده خود شک نمودند؟ آیا حتی یک لحظه با مرور بر سابق این افراد با خود فکر کرده‌اند که چرا با آنان که همگی از فرزندان انقلاب و جبهه و جنگ بوده‌اند این‌گونه رفتار می‌شود؟ و اصلاً چرا کار به اینجا کشیده است؟ آیا یک لحظه با خود فکر کرده‌اند که چنین افرادی چطور می‌توانند نسبت به نظام جمهوری اسلامی مغرض باشند که البته و متأسفانه با علم به اینکه نسبت به نظام اسلامی مغرض نبودند با آنها این‌گونه معامله شده؟ آیا خودشان را دقیقی به جای این مظلومان گذاشته‌اند تا ببینند اگر به همین راحتی و با چرخش قلم (و به دلیل توبه نکردن یل عفو و عذرخواهی ننوشتن و... در مورد عسر یکنفر تصمیم بگیرند) او را حبس کنند و کانون گرم خانواده‌ها را از هم بپاشند چه می‌کنند؟ آیا از افرادی که این چنین مورد ستم قرار گرفتند و همه اقوام و آشنایان آنها متأثر شده‌اند دیگر می‌توان انتظار اعتماد و علاقه داشتن به مسئولین را داشت؟ چرا باید با این کارها بهانه به دست دشمنان حقوق بشر بدیم که با ادعای دروغین دفاع از حقوق بشر کشور زخم‌آلود ما را بدنام کنند و به آن خنجر بزنند؟ آیا احتمال نمی‌دهید که برخی از افراد دچار توهم شده‌اند؟ آیا احتمال نمی‌دهید جعل اخبار سری کنند؟ آیا احتمال نمی‌رود که برخی می‌خواهند در شکاف میان دلسوزان انقلاب و نظام زندگی کنند و نان و زندگی و رشد و موقعیت خود را از تشدید این فاصله‌ها به دست می‌آورند؟ آیا احتمال نمی‌رود که نوعی بدبینی افراطی بوجود آمده باشد؟ (چون در امور مهمه احتمال هم منجر است) چرا به هر نحوی کوشش می‌شود ما را از نظام و نظام را از ما دور کنند و فرزندان انقلاب را به موضع مخالف سوق دهند، و هر چه آنها بر عقیده‌شان نسبت به انقلاب و نظام پافشاری می‌کنند (که با کارنامه مبارزه و ایثار و شهادت خود و خانواده و نزدیکترین دوستانشان امضا شده) اصرار دارند آن را انکار کنند؟ چه دستی در کار است و چرا باب گفتگو را سد کرده‌اند؟ کیست که نداند پدر من ذره‌ای به فکر قدرت و مرجعیت نبوده و از گسترش آزادی و تقویت اسلام و نظام و انقلاب بدست شما و هر شخص دیگری همان اندازه و بلکه بیشتر لذت می‌برد که به دست خودش؟ آنچه اهمیت دارد هدف است و لاغیر، ایشان کبارها گفته است "اگر احساس مسئولیت نبود دوست داشتم منزوی باشم... و انسان عاقل حتی الامکان از قبول مسئولیت سنگین می‌گریزد" و حضرتعالی و حضرت حجج‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی و سایرین هم با شناخت دیرینه‌ای که از ایشان دارید می‌دانید که واقعیت جز این نیست، اما چرا می‌کوشند ایشان را خطری برای انقلاب و نظام جلوه دهند به گونه‌ای که آن‌ها می‌گویند امپریالیسم ما آقای منتظری است شما که حتماً بیشتر از ما از مسائل مطلع می‌باشید و می‌دانید که گسترش وحشتناک پنهان و آشکار مفاسد جنسی، مالی، اعتیاد، بی‌بندوباری و... کشور را با خطر جدی مواجه کرده و شما که می‌دانید فروپاشی اقتصاد بیمار ما در اثر توطئه‌های مرموز اجانب و ۸ سال جنگ تحمیلی و انواع و اقسام تهدیدات داخلی و خارجی چقدر جدی است، و یقیناً اوضاع اسفبار مسلمین و مستضعفین جهان را در نظر دارید، آیا این خطرات را رها کردن و این همه سرمایه‌گذاری کردن علیه کسانی که همه سولهایشان فرساده اسلام و انقلاب اسلامی را می‌زند منصفانه است؟

استاد و رهبر بزرگوار اکنون بیش از هر زمانی دریافته‌ام که تمام عمر جز لحظهای و چشم به‌هم‌زدنی بیش نیست و ارزش جدال کردن را ندارد و آنچه به نام ما در تاریخ می‌ماند همان است که در روز جزا در برابر ما قرار می‌گیرد، و من به عنوان برادر کوچک و فرزند شما وظیفه دانستم که آنچه را در دلم می‌گذرد برایتان بازگو کنم که در روز جزا رؤسوفید باشم به امید روزی که ابرهای تیره کسورت کسار رود و همدلی و وفای بر ما و بر همه کشور سایه‌افکنند و یک دست و یک صدا برای پیشرفت اسلام و کشور عزیزمان بکوشیم.

دوازدهم شعبان المعظم ۱۴۱۵ ۱۳۷۳/۱۰/۲۴

فرزند شما سعید منتظری

ضمیمه نامه به آیت‌الله خامنه‌ای:

به نام خدا

جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران دامت‌افاضاته
با سلام و آرزوی موفقیت برای آن جناب، با کمال تأسف به عرض می‌رساند که مامورین اداره اطلاعات قسم پیرو
دخالت‌های تحریک‌آمیز در امور مربوط به حسینیه شهدا که آخرین آن‌کنند شیروانسی جلو درب ورودی حسینیه در تاریخ
۷۲/۱۰/۱ است که صرفاً جهت جلوگیری از ریزش برف و باران در کف‌های طبله‌ها و مراجعین دیگر تهیه شده بود، کار را به جایی
رسانده‌اند که در یک اقدام بسیار زشت و رسوا و بدون اطلاع و تذکر قبلی و ارانه حکم و ... در ساعت ده صبح بیستم دی‌ماه (عید
سعید مبعث) از دیوار منزلی بالا رفتند که اصالتاً مربوط به سپاه و به‌عنوان پناهگاه بسیت ساخته شده و در طول سال‌های
گذشته در اختیار خانواده فقیه‌عالیقدر و خانواده شهید مظلوم ایشان قرار داشت، سپس با دیلم و چکش و دلو و ... که با سر و صدای
زیاد و رعب و وحشت همراه بود قلهای درب ساختمان و ... را شکسته و آن را تصرف نمودند.

جناب آقای هاشمی رفسنجانی این ساختمان و چند قطعه موکت و کمد و مختصر اثاثیه منزل چندان مهم نیست که وقت آن
جناب به خاطر آن گرفته شود، ولی پیدایش صحنه‌هایی این چنین در زمان حکومت حضرت‌عالی و در شهر مقدس و امن قم و
نه اینکه در بوسنی و فلسطین اشغالی و برای خانواده و فرزندان معصوم برادر شهیدم که افتخار سرپرستی‌شان را دارم و غم و اشکشان
را در حادثه هجوم به بیت و غارت اموال در بهمن ۷۱ و درمورد اخیر شاهد بودم شاید برای شما خوشایند نباشد و آن را قلباً محکوم
نمایید ولی خدا و آخرت و قانون و عدل و انصاف و وجدان پیش از این را می‌طلبد، هر چند نامه برادر عزیزم آقای حاج احمد منتظری
به جنابعالی راجع به حمله به بیت و بردن اموال و اثاثیه و آرشیه و ... که هنوز هم برگشت داده نشده است بی‌جواب ماند، ولی برای
اینکه نگویید بی‌اطلاع بودیم اقدام به نوشتن این یادداشت نمودم. ان‌شا الله موفق باشید.

۱۳۷۲/۱۰/۲۱

برادر شما، سعید منتظری

پیوست شماره ۲۴۶: نامه معظمله به حجج‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی
تاریخ ۱۳۷۶/۱/۱۸

بسمه تعالی

تهران جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور محترم دامت‌افاضاته
پس از سلام

در جرایم خواندم که محتمل است به حج مشرف شوید، چنانچه ان‌شا الله موفق شدید بجا است علاوه بر مذاکرات سیاسی یک
امتیاز مذهبی نیز تحصیل نمایند:

بر حسب فتاوی فقها سنت ذبح هدی در خارج منی نیز مجزی است و آنان مشکلی ندارند، ولی بر حسب اخبار ما و فتاوی فقها ما
ذبح هدی باید در منی باشد و فعلاً اکثر شیعه به عنوان ضرورت در خارج منی ذبح می‌کنند، و جمعی نیز در ایام تشریق مخفیانه
ذبح را در منی انجام می‌دهند که بسیار بد نسما است. اگر بتوانید دوستانه از مسئولین بالای عربستان بخواهید محلی را
در گوشه‌ای از منی برای مذبح شیعه اختصاص دهند و از ناحیه خودشان یا دولت ایران به وسائل ذبح و سردخانه مجهز شود، این امر
موجب خوشنودی و امتنان علما و ملت شیعه یادگاری خوب از جنابعالی و مسئولین عربستان خواهد بود. این موضوع چون
مربوط به تکلیف متجاوز از دوست میلیون شیعه است اهتمام نسبت به آن بسیار بجا است والسلام علیکم.

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۷: رونوشت پاسخ دفتر رئیس‌جمهور به نامه معظمله
بسمه تعالی

جناب آقای نوری شاهرودی

سفير محترم جمهوری اسلامی ایران ریاض

با سلام

نامه مورخ ۷۶/۱/۱۸ آیت‌الله حسینعلی منتظری در خصوص اختصاص محلی در گوشه‌ای از منی برای مذبح شیعه، که
تصویر آن به پیوست ارسال می‌گردد، به استحضار مقام محترم ریاست جمهوری رسید، پی نوشت فرمودند:

جناب آقای نوری

مذاکرات مقدماتی را داشته باشند تا در فرصت مناسبی مطرح شود.

محسن هاشمی

رونوشت:

جناب آقای دکتر ولایتی وزیر محترم امور خارجه، همراه با تصویر
آیت‌الله حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۸: نامه معظمله به حجج‌الاسلام والمسلمین خاتمی در مورد ذبح در منی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور محترم دامت‌افاضاته

پس از سلام، چون بنا دارید به عربستان سفر کنید و روابط دو کشور در سطح خوبی قرار گرفته بجا است مسأله‌ای را که سابقاً به جناب آقای هاشمی نوشتیم و ایشان از قرار مسموع مسأله را با مقامات عربستان مطرح کرده‌اند جنابعالی تعقیب کنید تا انشا الله به نتیجه مطلوب برسد. توجه دارید که حج از ارکان اسلام است، و راجع به ذبح و نحر اهل سنت مشکلی ندارند چون بسه نظر علمای آنان "جبال مکه کلها منحر" ولی مستفاد از روایات ما که فتاوی فقهای ما نیز بر آن متطابق می‌باشند جای ذبح و نحر خصوص منی است. چنانچه عمل حضرت ابراهیم (ع) نیز در منی واقع شد، و فعلاً اکثر شیعه به عنوان ضرورت در خسارح منی ذبح می‌کنند، و جمعی نیز در ایام تشریق مخفیانه در منی ذبح می‌کنند که هم مشکل و هم زنده است. لذا بجا است دوستانه از مقامات عربستان بخواهید محلی را در گوشه‌ای از منی که سابقاً مذبح بوده برای ذبح اختصاص دهند و از ناحیه خود آنان یا دولت جمهوری اسلامی ایران به وسایل ذبح و نحر و سردخانه مجهز شود، این امر موجب خوشنودی خدا و امتنان علما و ملت شیعه و یادگاری خوب از جنابعالی و مقامات محترم عربستان خواهد بود. توجه دارید که این مسأله مربوط به تکلیف شرعی متجاوز از دویست میلیون شیعه می‌باشد و اهتمام به آن در کنار مسائل سیاسی و اقتصادی از اهم واجبات است. انشا الله موفق باشید. و التمس منکم الدعاء

قم المقدسه ۲۴ محرم ۱۴۲۰ ۱۳۷۸/۲/۲۰

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۹: پیام تبریک معظمله به مناسبت انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری، مورخه ۶۸/۵/۱۲

بسمه تعالی

تهران جناب مستطاب حجج‌الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران دامت‌افاضاته پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت انتخاب جنابعالی به مقام ریاست جمهوری از طرف ملت شریف و آگاه ایران، با توجه به اینک مقامها و پستها از نظر اسلام مسئولیت و امانت الهی است، و با شناختی که از سوابق مبارزاتی و تعهد جنابعالی نسبت به اسلام و انقلاب چاقیل از پیروزی و چه بعد از آن دارم، و اینسکه همواره مورد اعتماد رهبر فقید انقلاب حضرت امام قلس‌سره‌الشریف بوده‌اید، امیدوارم با عنایت‌خداوند قادر متعال بتوانید در این مسئولیت خطیر به اسلام و انقلاب و اقتدار محسوم و مستضعف که صاحبان اصلی انقلاب و کشور می‌باشند خدمت کنید، و با قاطعیت و صراحت با استفاده از افراد با تجربه و متعهد و دلسوز به ارزشها و اهداف والاتی که شهدای عزیز ما جانهای پاک‌خود را در راه تحقق آنها تقدیم کردند عینیت بخشید و موجب عزت اسلام و مسلمین و سربلندی کشور عزیز و قطع طمع دشمنان گردید. توفیق بیشتر شما را از خدای بزرگ مسئلت می‌نمایم.

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۵۰: پاسخ جناب آقای هاشمی رفسنجانی به پیام معظمله

بسمه تعالی

محضر مبارک فقیه‌عالیقنر حضرت آیت‌الله منتظری

نامه محبت‌آمیز و دلگرم‌کننده جنابعالی در خصوص انتخاب و مسئولیت جنید اینجانب واصل گردید. ضمن اعلان تشکر و دعا برای سلامتی و توفیق بیشتر وجود مبارک شما، امیدوارم که در آینده از محبت‌ها و راهنمایی و نصایح جنابعالی برخوردار باشم. تردینی ندارم که حضرت‌تعالی از حمایت و تشویق خدمتگزاران انقلاب و اسلام که عمرتان را در راه تقویت آنها صرف کرده‌اید و بزرگترین هدف و آرزوی شما در زندگیتان بوده است دریغ نخواهید نمود.

ارادتمند، اکبر هاشمی رفسنجانی

۶۸/۶/۲۰

پیوست شماره ۲۵۱: ترنمودهای معظمله راجع به هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی آقای منتظری دامت‌برکاته

پس از سلام، با توجه به وظیفه و نقش رئیس‌جمهور در اجرا احکام و اداره کشور بر اساس اسلام و قانون اساسی و اهمیت انتخابات ریاست‌جمهوری و با توجه به اینکه حضرت‌تعالی از اول همگام انقلاب بوده و همیشه در مقاطع حساس آن اظهار نظر فرموده‌اید، مستدعی است وظیفه‌شروعی سیاسی مقلدین و علاقه‌مندان خود را در مقطع حساس فعلی یعنی انتخاب رئیس‌جمهور که به سرنوشت انقلاب و کشور مربوط است تعیین فرمائید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۷۶/۲/۴ جمعی از علاقه‌مندان و مقلدین حضرت‌تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستین

پس از سلام و تحیت، اهمیت و حساسیت انتخابات در جمهوری اسلامی ایران بخصوص برای تعیین رئیس‌جمهور که وظیفه‌اش اداره کشور بر اساس دستورات اسلام عزیز و قانون اساسی و آرمانهای انقلاب است بر کسی پوشیده نیست، و بر این اساس لازم است به دو موضوع مهم توجه شود:

۱- از طرف مسئولین محترم و ارگانها دادن آزادی واقعی به مردم در تشخیص و انتخاب فرد اصلح بدین نحو که همه طبقات

مردم که صاحبان اصلی انقلاب و کشور هستند احساس کنند که واقعا فردی را که تشخیص داده‌اند اصلح است می‌توانند آزادانه انتخاب نمایند، و چنین نباشد که گروهی یا جناح خاصی با تبلیغات یا اعمال نفوذ خود را قیّم و عقل منفصل مردم فرض کنند و به نام مصلحت‌خواهی مردم کسی را بر آنان تحمیل نمایند که در این صورت مردم بی‌تفاوت شده و بستنریج از صحنه انقلاب و سیاست کشور و تعیین سرنوشت خویش‌کنار می‌روند و قهرا انقلاب و کشور در برابر خطرات و تهاجمات احتمالی آسیب‌پذیر خواهد بود.

۲. مردم عزیز ما نیز توجه کنند که آرای آنان به منزله امانتهایی است که به کسی می‌سپارند، سعی کنند با دقت در شناخت و مشورت با اشخاص آگاه و متعهد امانت را به اهلس سپرده و افراد امین، متعهد، قوی‌الاراده، آگاه و باتجربه را برای مسئولیتهای حساس انتخاب نمایند. چنین نباشد که ناآگاهانه تحت تاثیر فشارها و جوسازیهای تبلیغاتی قرار گیرند، و بدانند اگر فرد غیرامین و ناصالحی با آرا آنان انتخاب شود، آنان نیز در کارهای خلافی که ممکن است به وسیله او انجام شود مسئول می‌باشند. ملاک انتخاب را صلاحیت و لیاقت و کاردانی و تعهد عملی افراد نسبت به اسلام و ارزشهای انقلاب و حقوق مردم قرار دهند. کسی را انتخاب نمایند که هدفش واقعا تامین مصالح کشور و انقلاب و مردم است و عملا پای‌بند به دین و قانون اساسی و خواستههای مشروع مردم و آزادیهای مصرح در قانون اساسی می‌باشد، و توانایی این مسئولیت سنگین را در او احراز کرده باشند.

با توجه به دو موضوع فوق، شرکت در انتخابات ریاست جمهوری وظیفه هر فرد عاقل و علاقمند به ارزشهای دینی و انقلابی خواهد بود. از خداوند قادر متعال توفیق همگان را در انجام وظائف و مسئولیتهای مستلّم می‌نمایم والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۸ ذی‌الحجه الحرام ۱۴۱۷ ۱۳۷۶/۲/۶

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۵۲: پیام تبریک معظمله به مناسبت انتخاب آقای سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب مستطاب حججالسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور محترم دامتافاضاته بحق محمد و آله پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت انتخاب شایسته جنابعالی از طرف مردم آگاه و متعهد ایران، و تقدیر و تشکر از ملت عزیز که با حضور در پای صندوقهای رای و دخالت در تعیین سرنوشت کشور خود مراتب رشد و آگاهی خود را به نمایش گذاشتند، به عرض می‌رساند: هرچند محتمل است بعضی از علاقمندان جنابعالی خوش نداشته باشند که من برای شما نامه بنویسم ولی با سابقه آشنائی که با خود شما و با ارادت خاصی که نسبت به مرحوم والد شما مرد فضیلت و تقوا حضرت آیتالله آقای حاج سید روح‌الله خاتمی (طاب‌ثراه) داشته و دارم، لازم دیدم پس از انتخاب جنابعالی به عنوان رئیس‌جمهور ایران اسلامی ضمن تبریک به شما و به مردم رشید ایران مطالبی را مختصرا یادآور شوم:

۱. می‌دانم که الان مسئولیت سنگینی به عهده جنابعالی گذاشته شده و اداره امور اجرایی کشور وسیع ایران در شرایط فعلی باقی مانده بسیاری از خرابیهای جنگ تحمیلی، مشکلات اقتصادی و تورم، وجود برنامه‌های نیمه تمام، توقعات و انتظارات طبقات مختلف، وجود فشارهای خارجی و احتمال کارشکنیهای داخلی بسیار طاقت فرسا و مشکل است، ولی شما با صبر و استقامت کامل و توکل به خدا و سعصنر تصمیم بگیرید به اسلام و بندگان خدا و انقلاب و کشور خدمت کنید، ان‌شا الله خدا پسر و پشتیبان شما خواهد بود، "ان تنصروا اللهینصرکم و یشب اقدامکم"، و از رسول خدا (ص) سؤال شد: "من احب الناس الی الله؟" قال: "انفع الناس للناس" (الکافی ۱/۱۶۴) خداوندان‌شا الله وجود شما را در هر حال نافع و مفید قرار دهد.

۲. جنابعالی به این انتخاب به عنوان یک موقعیت بالا نگاه نکنید بلکه به عنوان یک مسئولیت سنگین و یک امانت الهی و مردمی نگاه کنید، امیرالمومنین (ع) به استاندار آذربایجان نوشتند: "ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عتقک امانه" (نهج البلاغه، نامه ۵)، انتخاب جنابعالی در شرایط فعلی ایران یک انتخاب عادی نبود بلکه یک انقلاب مردمی بود در برابر وضع موجود، اهمیت این مسئولیت و انتظارات بجای اقشار آگاه و متعهدی که با آرا کهنظیر خود جنابعالی را به قدرت رساندند بوی کسی پوشیده نیست، این انتخاب پیام گویایی بود به همه متصدیان امور و مسئولین محترم کشور.

اینکه بعضی می‌خواهند وانمود کنند که خدای ناکرده مردم از اسلام و انقلاب منحرف شده‌اند چنین نیست، مردم از اسلام و دین خست‌نشده‌اند و معارف حیات بخش اسلام در اعماق دل مردم نفوذ کرده است و به شعارهای انقلاب یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی وفادارند، ولی از وعدههای توخالی، از تبعیضات ناروا، از سوء مدیریتها و پارتی‌بازیهای اداری، از انحصارطلبیهای جناحی و انگ‌زدنهای بی‌جولو طرد نیروهای با ارزش به بهانه‌های واهی، از محور قرار گرفتن تملق‌ها و شناختیهای مبتذل، از ایجاد محدودیتهای ناروا و سلب آزادیهای مشروع و مصرح در قانون اساسی، از اسراف و تبذیرها در بیت‌المال و انجام کارهای تشریفاتی و پر هزینه و نادیده گرفتن نیازهای ضروری جامعه رنج می‌برند.

۳. استحکام و استقرار یک نظام و یک کشور مرهون قانونمندی آن و اعتبار عملی قانون اساسی و دیگر قوانین مصوبه آن کشور است در تمام عرصهها و برای همه طبقات، همه اقشار و اشخاص در برابر قانون یکسان می‌باشند و حقوق و اختیارات ملت، رئیس‌جمهور و سایر مسئولین و حتی رهبر انقلاب در قانون اساسی مشخص شده است، در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تصریح شده که: "رهبر در برابر قوانین یا سایر افراد کشور مسأوی است" و در اصل یکصد و دهم وظائف و اختیارات او تعیین شده است، قانون اساسی را هم بنیانگذار جمهوری اسلامی مرحوم امام خمینی (قدس سره) که هم مراجع بزرگ و علمای اعلام و هم اکثریت قریب به اتفاق ملت تایید کردند و به آن رای دادند و جنابعالی برای حفظ آن سوگند یاد خواهید نمود، برای حفظ حاکمیت اسلامی و تحقق ارزشهای انقلاب باید به جای محور قرار دادن نظر و خواست اشخاص و جناحها، قانون اساسی و قوانین مصوبه بر اساس موازین اسلامی محور باشد و پشتیبان اجرایی آن نیز مردم می‌باشند، کسانی که دم از فوق

قانون بودن شخص یا اشخاص می‌زنند و یا مردم و جمهور را می‌خواهند نادیده بگیرند در حقیقت ثبات سیاسی کشور را خدشه‌دار می‌کنند، شخص یا اشخاص جزئی است و قانون امری است کلی و باقی، و من و شما در منطق خوانده‌ایم که: "الجزئی لا یکون کاسیاء لا مکتسبا".

۴ قریبانی کردن حقیقتها و واقعیتها و حقوق اشخاص و ملت در پای مصلحتهای خیالی و زودگذر که اکنون به شکل یک سنت و فرهنگ غلط در آمده علاوه بر مسئولیت الهی به ضرر استقرار نظام اسلامی است، راه انداختن یک عده افراد ناآگاه و بی‌اطلاع از حقائق را با نامهای فریب‌سندو حمله به شخصیتها و یا ارگانهای مخلص و وفادار به اسلام و انقلاب صددرصد ثبات سیاسی کشور و قانونمندان را مخدوش می‌کند، باید بهر نحو شده جلوی این قبیل بی‌نظمیها را گرفت، در وصییت مولی امیرالمومنین (ع) خطاب به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) آمده است: "اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم". (نهج البلاغه، نامه ۴۷)

۵ جنابعالی اگر بخواهید در این مسئولیتی که پذیرفته‌اید موفق باشید و افکار عمومی را همراه داشته باشید راهی جز به کارگیری نیروهای مخلص، متعهد، مستقل، کاردان و دلسوز که در گذشته و حال عملاً به آرمانهای انقلاب پایبند بوده‌اند ندارید، چنین نباشد که تحت فشارها و جوسازیهای معمول، افراد متملق و طالب مقام که متأسفانه زمینه رشد آنها در شرائط فعلی کاملاً مساعد است بر شما تحمیل گردد و فقط شخص رئیس‌جمهور عوض شده باشد، که در این صورت جنابعالی اعتبار کنونی خود را از دست خواهید داد و در رای‌دهندگان به جنابعالی یعنی اکثریت قاطع کشور یاس کلی و بدبینی حکمفرما خواهد شد.

۶ جنابعالی از عوارض و عواقب خطرناک تنگ‌نظری و انحصارطلبی به خوبی مطلعید و خودتان نیز طعم تلخ آن را چشیده‌اید، هرچند جناح خاصی بیشتر به شما علاقه دارند و برای انتخاب شما فعالیت کرده‌اند ولی در تفویض مسئولیتها و به کارگیری نیروها، فراجناحی فکر کنید و ملاک انتخاب را صلاحیت، تجربه، تعهد، تخصص، لیاقت و قانونمندی اشخاص قرار دهید و با سنت سینه طرد نیروهای خوب و ترور شخصیتها با ارزش مبارزه کنید. نیروی عاقله و مغزهای متفکر و متعهد کشور سرمایه‌های معنوی کشورند که باید برای اداره کشور و سازندگی آن در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از آنان استفاده نمود و طرد نیروهای خوب و منزوی کردن آنان ظلم است هم به خود آنها و هم به ملت، و ضمناً به علاقه‌مندان خود نیز سفارش کنید که مبادا در فکر مقابله به مثل و انتقام‌جویی برآیند. گذشت و تحمل افکار و سلیقه‌های مختلف و شرح صدر نشانه بزرگ منششی انسان است، و در کلمات قصار نهج البلاغه (حکمت ۱۷۶) می‌خوانیم: "اَللّٰهُ الرَّیّٰسَةُ سَعْدُ الصِّدْرِ" و باز می‌خوانیم: "لا یقیم امرالله سبحانه الا من لایصانع و لایضارع و لایتبع المعطامع" (حکمت ۱۱۰) فرمان خدا را اجرا نمی‌کند مگر کسی که اهل سازش، بی‌اطلاع و مقلد دیگران و پیرو مطامع نباشد.

۷ مسأله تورم و هماهنگ نبودن دخل و خرج ملت و تبعیض عمیق طبقاتی و وضع نابسامان بهداشت و درمان از مشکلات فعلی کشور است، هرچند لازم است بیشترین بودجه کشور به مصرف سازندگی اساسی و زیربنایی برسد ولی کمبود ضروریات زندگی فعلی مردم نیز باید مورد توجه قرار گیرد، آدم گرسنه و مریض را نمی‌شود با وعده و وعید سرگرم کرد، بیمارستانهای عمومی باید به اقسام و سائل مورد نیاز مجهزباشند و همه طبقات محروم بتوانند از آنها استفاده کنند، باید از مخارج غیر ضروری و تشریفات کاست و نیازهای ضروری جامعه را مورد توجه قرار داد.

۸ کشاورزی علاوه بر اینکه مجرای ارتقای میلیونها جمعیت کشور می‌باشد زیربنای استقلال اقتصادی و بی‌نیازی کشور است، پس باید به نحوی برنامه ریزی شود که کشاورزان محترم دلگرم باشند و مانند در روستاها برای آنان مقرون به صرفه باشد. ما می‌بینیم جوانان آنان فوج فوج سرازیر شهرها می‌شوند و روستاها خالی می‌شود، وقتی که از مزایای بهداشت و درمان و آموزش و یارانهها محروم باشند و حتی برای سفر یک چاه ناچار باشند مالیات زیادی بدهند و کود و سموم را به قیمت‌های زیاد تهیه کنند قهراً روستاها را رها می‌کنند و دولت ناچار می‌شود گوشت و مواد غذایی را با دلارهای نفتی برای آنان تهیه کند.

۹ از اموری که همه ملت انتظار دارند مورد توجه واقع شود تمامین حقوق ملت و آزادیهای مصرح در قانون اساسی است، شعارهای اول انقلاب چنین بود: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" البته آزادی در چهارچوب رعایت موازین اسلامی و حقوق یکدیگر، از نظر شرع و قانون اساسی تفتیش عقائد ممنوع است، استراق سمع، شنودگذاری و هر گونه تجسس ممنوع است، حیثیت و جان و مال اشخاص محترم است و هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم قسانون و ابلاغ کتبی موارد اتهام.

نشریات و مطبوعات باید در بیان مطالب آزاد باشند مگر در امور ضد دین یا ضد عفت عمومی، در جهان امروز روزنامه‌ها زسان گویای مردمند و طبقات مختلف می‌توانند به وسیله آنها پیام خود را به مسئولین برسانند و چنین نیست که فقط سخنگوی دولت باشند و موظف باشند فقط اخبار تکراری القا شده از طرف مسئولین را بنویسند.

تشکیل احزاب سیاسی باید آزاد باشد البته در چهارچوب موازین اسلامی تا مردم از همه طبقات با عضویت در آنها بتوانند افکار و نظریات خودشان را تبیین کنند، و در اثر تضارب و برخورد افکار مختلف هم خودشان آگاهی و رشد سیاسی پیدا کنند و هم دولت را در مواقع حساسیاری دهند و هم نسبت به رجال سیاسی و با ارزش شناخت کامل پیدا کنند تا در مواقع انتخاب نمایندگان یا رئیس‌جمهور آمادگی کامل داشته باشند و چنین نباشد که هنگام انتخابات گرفتار گروههای خلسا و تبلیغات مبتذل آنان گردند، و بالاخره شرکت مردم در انتخابات آزاد توقف به شناخت قبلی و آمادگی کامل دارد و راه آن تشکیل احزاب سیاسی آزاد است.

۱۰ در خاتمه امینوارم جنابعالی که شخصیتی متدین و متعهد و لایق و کاردان می‌باشید در پرتو توکل به خدای متعال و اقتدا بعیامیراکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) و دعای حضرت ولی عصر (عج) در اجرای احکام اسلام و قانون اساسی و قوانین مصوبه، و در سازندگی کشور در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی موفق باشید، و بتوانید با انتخاب افراد خوب و حذف تشریفات غیر ضروری و ادغام یا حذف ارگانهای تکراری و اختیار روشهای ساده‌زیستی موقعیت کشور و انقلاب را در برابر

دشمنان حفظ نمایند، و سعی کنید در هر حال جنبه مردمی بودن خود را از دست ندهید.

در نهج البلاغه می‌خوانیم: "الولايات مضامير الرجال" (حکمت ۴۴۱)
و بساز می‌خوانیم: "ان الله فرض على ائمة العدل ان يقنوا انفسهم بضعفه الناس كيلا يتبغ بالفقير فقره" (خطبه ۲۰۹). بوالسلام
عليكم ورحمة الله و بركاته

۱۹ محرم الحرام ۱۴۱۸ ۱۳۷۶/۳/۵
قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۵۳: پیام معظمله خطاب به آقای خامنه‌ای که توسط آقای مومن فرستاده شد.
تاریخ ۱۳۷۳/۴/۲۱

بسمتعالی

- ۱ پیام من به جنابعالی پیام طلبی است به طلبی دیگر با قطع نظر از مقام و همه تشریفات.
- ۲ من شکر می‌کنم که مسئولیت سیاسی ندارم و اگر فرضاً همه کشور را به من بدهند از قبول آن امتناع می‌کنم.
- ۳ به فکر آقایی و مرجعیت هم نیستم و اگر شرعاً احساس مسئولیت نمی‌کردم به گوشه‌ای می‌خزیدم و از همه کارها کنار می‌رفتم.
- ۴ فشاری که از ناحیه اطلاعات و امثال آن به من و وابستگان من وارد می‌شود بیش از فشاری است که در سابق متحمل می‌شدم.

الف جریان دو سال قبل در خاوه

ب جریان حمله چندین ساعته شبانه ارگانها به بیت و غارت اموال و آرشيو چهارده ساله و پخش دروغهای شاخدار و از جمله پنج وانتاعلامیه، و هنوز هم اموال غارت شده را ندادند، اموال برای من مهم نیست مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود آن هم با مثل من.

ج اشغال پناهگاه بیت من در روز روشن از طریق بام از ناحیه اطلاعات با اینکه قبلاً تقاضای خرید آن را کرده بودیم، در رژیم سابق این قبیل شئود گذاریها اقلاً مخفیانه انجام می‌شد.

د بازداشت جمعی از علاقمندان و شاگردان من به بهانه‌های واهی

ه من قبلاً به وسیله نامه اجمالاً ضرر تنذیهای اطلاعات و دادگاه ویژه را حتی نسبت به شخص شما تذکر دادم و باورتان نشد.

و جریان نجف آباد بعد از بازداشت آقای ایزدی و حمله چماقداران به زنان و بعد حمله با اسلحه گرم و ترابیع آن.

ز مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدانمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگانها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال بعد جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعی جزئی را کمافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.

"در ۱۳۷۳/۸/۱۲ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده"

پیوست شماره ۲۵۴: متن کامل سخنان معظمله در روز ولادت باسعادت مولی‌الموحین حضرت علی(ع)،
مورخه ۱۳ رجب ۱۴۱۸ ۲۳ آبان ۱۳۷۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

امروز روز ولادت با سعادت مولی‌المومنین(ع) است. افتخار ما شیعیان این است که از دوستان امیرالمومنین(ع) هستیم. این را من بارها عرض کرده‌ام که بعضیها خیال می‌کنند لفظ "شیعه" که به ما گفته می‌شود لفظ مستحقی است، در صورتی که این نام را پیغمبر اکرم(ص) بر شیعیان علی(ع) اطلاق فرموده‌اند. حال من حدیث را از کتب اهل سنت می‌خوانم. در المنثور سیوطی "تفسیری است که" جلال‌الدین سیوطی "نوشته، در جلدهم چاپ سابق در تفسیر سوره بینه چند روایت نقل می‌کند، می‌گوید: "اخرج ابن عساکر عن جابر بن عبدالله"، ابن عساکر "که از علمای اهل سنت است، صاحب تاریخ دمشق، از "جابر بن عبدالله" با سند نقل می‌کند: "قال كنا عند النبي(ص) (ص) می‌گوید مانند پیغمبر اکرم(ص) بودیم،" فاقبل علی(ع) "امیرالمومنین(ع) (و) وارد مجلس شد" فقال(ص) "پیغمبر فرمود: "والذي نفسي بيده ان هذا و شيعتهم الفئاضون يوم القيامة" این شخصی که علی بن ابیطالب(ع) باشد و شیعیانش، اینها هستند که روز قیامت رستگارند، تعبیر "شیعه" کرده‌اند بعد می‌گوید: "ونزلت" این آیه نازل شد: "ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية" یعنی آنهایی که ایمان آوردند و کارهای صالح کردند، آنها بهترین مخلوقاتند، "فكان اصحاب النبي(ص) (ص) اذا قبل علی(ع) قالوا: جا خير البرية" از آن وقت وقتی که امیرالمومنین(ع) (و) وارد مجلس می‌شد اصحاب پیغمبر(ص) می‌گفتند: خیر البریه یعنی "بهترین خلق" وارد شد.

همچنین (در حدیث دیگر) ابن عدی از ابن عباس نقل کرده: "قال لما نزلت: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير

البریه (قال رسول الله (ص) لعلی (ع) : هم انت و شیعتک یوم القیامه راضیین مرضیین : وقتی که این آیه نازل شد پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود : آنان تو و شیعیان تو هستید، در روز قیامت خدا از دست شما راضی است، شما هم از دست خدا راضی هستید. این خیلی مقام است، پیغمبر (ص) این اسم را گذاشته است.

همچنین (در حدیث دیگر) : (و اخرج ابن مردویه عن علی (ع) قال قال لی رسول الله (ص) : "ابن مردویه" که از محدثین اهل سنت است از امیرالمومنین (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) به من فرمود : اسم تسمیع قول الله (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه) علی (ع) می فرماید : پیغمبر (ص) به من فرمود : این آیه را نشنیدی؟ "انت و شیعتک" این آیه مصداقش تو و شیعیان تو هستی. و موعدی و موعدکم الحوض "پیغمبر (ص) می فرماید : وعده گاه من و شما حوض کوثر است، "اذا جئت الامم للحساب" وقتی که من می آیم سراغ امتها برای حساب، پیغمبر (ص) کبر حساب امتها دخالت دارد، "تدعون غرا محجلین" شیعیان علی (ع) افراد بارز و مشخص هستند، البته این یک اصطلاح است، عربها به اسب پیشانی سفید می گویند "غرا" که جمعش "غیر" می شود، و به اسبی که دست و پایش هم سفید باشد می گویند "محجل" یعنی اسبهای بارز برجسته، می خواهد بفرماید در میان همه امتها شیعیان در روز قیامت یک درخشندگی دارند. اینها چند روایت از طرق اهل سنت است که راجع به امیرالمومنین (ع) کوارد شده و پیغمبر (ص) پیروان علی (ع) را تعبیر به "شیعه" کرده اند پس این اسم اسمی نیست که بعدا گذاشته باشند. البته دشمنان برای اینکه با شیعه مخالف بودند می گفتند "رافضی" هستند، یعنی رفض کردند، ترک کردند سیره سنت پیغمبر (ص) را، در صورتی که ما عقیده مان این است که سنت پیغمبر (ص) را ما اخذ کرده ایم، ولی این اخبار را دیگر نتوانستند کاری کنند. خود علمای سنت این را نقل کردند که پیغمبر (ص) پیروان علی (ع) را تعبیر به "شیعه" کرده اند. بسیار خوب روز ولادت امیرالمومنین (ع) را به شما برادران و خواهران شیعه و به همه شیعیان و به همه مسلمانهایی که علاقه مند به اسلام و دین هستند تبریک می گویم، و اینکه اسم شیعه را پیغمبر اکرم (ص) بر شما اطلاق کرده، این را هم به شما تبریک می گویم.

اما می دانید که به اسم تنها نمی شود قناعت کرد، خوب ما شیعه علی بن ابیطالب (ع) هستیم، "شیعه" یعنی پیرو، اگر من بگویم شیعه علی (ع) هستم، علی (ع) اهل دفاع از اسلام بود، اهل دفاع از حق بود، تمام عمرش را صرف اسلام کرد، در زمان پیغمبر (ص) کبر همه جنگها مبارزهای علی (ع)، فداکاری های علی (ع) برای حق و حقیقت و دین، و بعد هم در زمان حکومتش چقدر علی (ع) برای دین خدا زحمت کشید، علی (ع) دل سوز فقر بود، علی (ع) اهل سخاوت بود، علی (ع) وقتی که مثلاً زنی را دید که بچه های یتیم دارد به قدری ناراحت شد که خودش در زمان خلافت و حکومتش رفت در خانه آن زن و یتیم نوازی کرد، به فقرا و ضعفا و درماندگان رسیدگی می کرد، امیرالمومنین (ع) در نامه ۴۵ نهج البلاغه که به "عثمان بن حنیف" می نویسد، می فرماید : "الا و ان لکل ماموم اماما یقتدی به و یستضی بنور علمه" هر ماموم یک امامی دارد که به او اقتدا می کند. بعد در ادامه می فرماید : "الا وانکم لا تقررون علی ذلک" شما قدرت ندارید که مثل علی عمل کنید، "ولکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد" و لکن کمک کنید علی را، اهل ورع باشید، اهل محکم کاری باشید، سراغ حرام نروید، سراغ شبهه ناک نروید.

حالا من آن نامه را نمی خواهم بخوانم، آن نامه بسیار خوبی است و به عثمان بن حنیف نوشته اند، کسب (عثمان بن حنیف) استاندار علی (ع) بوده است در بصره، یک جوانی یک مجلس عروسی یا مهمانی داشته، سران و اعیان شهر را دعوت کرده، عثمان بن حنیف را هم دعوت کرده و در آن غذاهای رنگارنگ و سفره چرب و نرمی بوده است، به امیرالمومنین (ع) خبر می رسد. حالا ببینید آن وقت نه تلگراف بوده، نه تلفن و نه فاکس و نه تلکس، مع ذلک حضرت می فرماید : "به من خبر رسیده" ... حتی یک مجلس مهمانی استاندار خبرش به علی (ع) می رسد و گزارش می شود، و چون مجلسی بوده است که اعیان و اشراف شرکت کرده اند و خلاصه ریخت و پاش در آن بوده و فقر از آن محروم بوده اند، امیرالمومنین (ع) او را تویخ می کند که تو نباید در یک چنین مجلسی شرکت می کردی. مجلسی که "غنیهم مدعو و عائلهم محفر" فقر از آن محروم و ثروتمندان به آن دعوت شده اند، حتی یک مجلس شامی که استاندار رفته خبرش به علی (ع) می رسد با وسایل کم آن روز، و امیرالمومنین (ع) بی تفاوت نمی گذرد، خوب این استاندار است یک شب خوش باشد نه، می گوید یک چنین مجلسی شان تو نیست، تا آخر نامه.

یکی از چیزهایی که امیرالمومنین (ع) کبر کلمات و خطب خود در نهج البلاغه زیاد روی آن عنایت دارد مساله "امر به معروف و نهی از منکر" است.

شاید بعضی از آقایان دیده باشند، یک عده از اساتید دانشگاه از من راجع به احزاب سؤال کرده اند، سؤال کتبی. اول اینجا آمدند گفتم سؤالتان را بنویسید، سؤالتان را نوشتند و من جواب دادم، جواب آن آقایان را راجع به تشکیل احزاب سیاسی از راه امر به معروف و نهی از منکر وارد شدم. در آن نامه اول من آیه شریفه قرآن را ذکر کردم که خداوند تبارک و تعالی در سوره توبه می فرماید (توالسومنون و المومنات بعضهم اولیا بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر)، در این سوره آیه دیگری هراجع به منافقین است که در آنجا تعبیر می کند (توالمنافقون و المنافقات بعضهم من بعض)، یعنی : منافقین و منافقات بعضیهایشان از بعضیهاشان از بعضیها یعنی سرشان در یک آخور است. اما راجع به مومنین و مومنات می فرماید (توالمومنون و المومنات بعضهم اولیا بعض)، "ولی" در لسان قرآن و حدیث به معنای "صاحب اختیار" است، "ولایت" یعنی صاحب اختیاری، منتها ولایت مراتب دارد، (الله ولی الذین آمنوا) خدا ولایت دارد، اما ولایتش مطلقه است.

در ساره پیغمبر (ص) هم خدا می فرماید (النسی اولی بالمومنین من انفسهم)، امام (ع) هم ولایت دارد، ولی فقیه هم اگر واجلسرابط باشد ولایت دارد. در این آیه خدا یک ولایت عمومی را می گوید، آقایان اهل ادب توجه دارند، الف و لام موصوله که بر سر اسم فاعل و اسم مفعول درآید مفید عموم و استفراق است. خدا می فرماید : همه مردان مومن و همه زنهای مومن فقط منحصر به مردها نیست (بعضهم اولیا بعض) بعضیهایشان نسبت به بعضی دیگر ولایت دارند. این را اول خدا مقدم چینی می کند، چرا؟ برای اینکه اگر از اول امر به معروف و نهی از منکر را بیان می کرد ممکن بود کسی به ذهنش بیاید من

که امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنم دخالت در کار دیگران می‌کنم، طرف هم می‌گوید به توجه؟ جهنم می‌روم خودم می‌روم به توجه؟ برای اینکه نگویید به توجه، خدا از قبل جوابش را داده.

می‌گوید خدایی که ولی همه مردم است این مومن را ولی قرار داده، پس راجع به امر به معروف و نهی از منکر، همه مردان و زنان مومن نسبت به همه مومنین و مومنات ولایت دارند، همه، از آن بالا تا پایین، نسبت به هر کس کج برود، ظلم بکنند، خلاف شرع انجام بدهد، اینجا منحصر به یک عده خاصی نیست، پس قبل از دستور امر به معروف و نهی از منکر به عنوان مقدمه ولایت عمومی را ذکر می‌کند که همه مردم ولایت دارند، کسی نمی‌تواند بگوید به توجه؟ هیچ‌کس نمی‌تواند از امر بمعروف و نهی از منکر جلوگیری کند. همه مردم مسئولند و هیچ‌کس نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. خوب گاهی امر به معروف و نهی از منکر موارد جزئی دارد، یک وقت هم معروف و منکر یک چیز است که شخص نمی‌تواند وظیفه را به تنهایی انجام دهد، احتیاج به تجمع، تشکل و تشکیلات دارد. روزگار فرق می‌کند، در هر زمان بایستی معروف در جامعه بسط پیدا کند و جلوی منکرات گرفته شود. حالا یک فردی یک کار جزئی انجام می‌دهد که خلاف است، این را من می‌توانم نهی از منکر کنم، امامتلا یک منکری است در جامعه که این نهی را شخص نمی‌تواند انجام دهد، باید مردم متشکل شوند.

حالا شما از لفظ "حزب" ترسید، قرآن هم می‌گوید: (الا ان حزب الله هم المفلحون). من در این نامعام تذکر دادم که این دو آیه مقدر با هم تناسب دارند، یک جا می‌گوید: (ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون) (از میان شما امتی باید باشند که امر به معروف و نهی از منکر کنند و اینها رستگارانند. یکجا هم می‌گوید: (الا ان حزب الله هم المفلحون) (همانا حزب الله رستگارانند).

حزب الله اینهایی نیستند که یک عده تحریکشان می‌کنند، یک شعار عوضی هم به آنها می‌دهند، می‌روند یک شماری می‌دهند، جو را به هم می‌زنند، یک هیاهو راه می‌انازند، بعد هم غیب می‌شوند، این که حزب الله نیست. "حزب الله" آن است که روی مبنا متشکل بشوند، مجتمع باشند، یکی باشند و جامعه را زیر نظر بگیرند. تا جامعه به طرف خیر برود، معروف را در جامعه بسط بدهند، جلوی منکر را بگیرند. و این وظیفه است، این را خدا در سوره توبه و سوره‌های دیگر واجب کرده است.

علی (ع) وقتی که می‌خواهند از دنیا بروند در نامه ۴۷ نهج البلاغه که وصیتنامه امیرالمومنین هست می‌فرماید: (حسن) و حسین (ع) را و هر کسی را که نامه من به او برسد وصیت می‌کنم به "تقوی الله و نظم امرکم". "تا به اینجا می‌رسد": لا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر: "امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، خوب اگر ترک کنیم چه می‌شود؟" فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا تستجاب لکم، اگر ترک کنیم چه می‌شود؟ اثر طبیعی این است: ملت مسلمان، شیعه علاقه‌مند که مشتت شد، متفرق شد، هر کس رفت سراغ کار خودش و نسبت به اموری که در جامعه می‌گذرد بی‌تفاوت شد، طبیعتا نتیجه‌اش این می‌شود که از این صحنه خالی بدان سو استفاده می‌کنند، پستها، مقامها، تشکیلات، امتیازات به دست بدان می‌افتد، آنوقت شما بنشین هر چه می‌خواهی دعا کن، دعا مستجاب نمی‌شود، برای اینکه راهش دست خودت است. چرا بی‌تفاوتماندی نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد؟ تمام مردم مسئولند، به فرمایش پیغمبر اکرم (ص): (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت).

بنابراین بایستی امر به معروف و نهی از منکر عمل شود. وقتی که مردم مجتمع شدند، متشکل شدند، تشکیلات درست شد، آدمهای هماهنگ، آدمهای علاقه‌مند، حالا اسم این تجمع را می‌گذارند "حزب"، از لفظ حزب هم ناراحت نشوید قرآن می‌گوید: (الا ان حزب الله هم المفلحون). (الا ان حزب الله هم الغالبون).

آن وقت قهرا یک حزبی که متشکل از مردم علاقه‌مند و هماهنگ باشد اینها کاری که می‌توانند بکنند اولاً کادرسازی کنند یعنی افرادی را در حزب بسازند، در مسائل اقتصادی، در مسائل سیاسی، در نیازهای کشور، یک آدمهای متخصص را تربیت کنند که یک روزگاری اگر سفیر کم هست، اگر کاردار کم هست، اگر وزیر کم هست، اگر استاندار کم هست، آدم حسابی ندارند اینها را بسازند، احزاب سیاسی که در دنیا هست دنیا را اینطور اداره می‌کنند. حالا دیگر در دنیا با چماق نمی‌شود کار کرد، حکومت چماقی دیگر در دنیا پیش نمی‌رود. مردم روشن شده‌اند، بیدار شده‌اند، هر کسی اهل مطالعه است، اهل کتاب خواندن است، بیدار است. در دنیا این‌گونه حکومت می‌کنند، حکومت دست ملت است، ما هم که گفتیم "جمهوری اسلامی". جمهور باید خودشان کشور را اداره کنند، مردم و جمهور بایستی متشکل بشوند، نیروهای خوب را بسازند و برنامه‌های خوب داشته باشند. این انتخابات که در کشور انجام می‌شود، یک روز انتخابات ریاست جمهوری است، یک روز انتخابات مجلس است، یک روز انتخابات خبرگان، شما آقایان دیندار در وقت انتخابات یک افرادی قییم می‌شوند و آقابالاسر و یک گروههای خلق‌الساعه و آبی درست می‌کنند و به طور چماقی می‌خواهند پیش ببرند، برای این که یک عده می‌خواهند از ناآگاهی مردم و از اینکه مردم در صحنه نیستند سو استفاده کنند، و این یک گرفتاری است. باید مردم خودشان مجهز باشند، تشکیلات داشته باشند، نیرو و کادر ساخته باشند. یک حزب قوی حزبی است که اگر در انتخابات پیروز شد هم وزیر خوب داشته باشد، هم وکیل خوب داشته باشد، هم استاندار خوب داشته باشد، در همه قسمتها دارای نیروهای خوب باشد. در دنیای امروز که بشر پیشرفته است و به مسائل اقتصادی و سیاسی توجه دارد و به مسائل دینی هم الحمدلله روی آورده‌است، این مردم باید تشکیلات داشته باشند، تشکیلات که داشته باشند قهرا باید روزنامه داشته باشند، رادیو و تلویزیون در اختیارشان باشد، روزنامه‌ها، جرائد، رادیو و تلویزیون اینها که فقط مال دولت نیست، دولت را مردم روی کار می‌آورند، مردم نباید دستشان به رادیو و تلویزیون برسد؟ رادیو و تلویزیون فقط در اختیار چهار نفر که آن بالا می‌نشینند و یک دستوری می‌دهند باشد؟ مردم اگر حرفی داشته باشند باید حرفشان را رادیو و تلویزیون پخش کنند، روزنامه‌ها باید افکار و نظریات مردم را منتشر کنند. در دنیا این‌گونه است و اگر ما کوتاه بیاییم پس گردنی می‌خوریم و عقب می‌مانیم. آن طور که دوسه نفر بنشینند برای کشور تصمیم بگیرند این در دنیای فعلی پیش نمی‌رود، "جمهوری" یعنی "حکومت مردم". البته این را هم ذکر کنم: در عین حالی که مردم، باید حزب داشته باشند، تشکیلات داشته

باشند، در وقت انتخابات بیدار باشند با شعور و با بینش خودشان مستقلاً افرادی را انتخاب کنند. با این همه در قانون اساسی ما یک "ولایتفقیه" ذکر شده است، اما معنایش این نیست که ولی فقیه یعنی همه کاره، آن وقت دیگر "جمهوری" معنایی نخواهد داشت ولی فقیه هم با آن شرایطی که در قانون اساسی دارد وظایفی در قانون اساسی برایش مشخص شده، عمده وظیفه‌اش که مهمتر است اینست که نظارت کند بر جریان جامعه، مشی جامعه یک وقت از موازین اسلام و حق منحرف نشود، "فقیه" به این مناسبت است. در حکومت کمونیستی شوروی وقتی که می‌خواستند حکومت را بر اساس مارکسیسم و کمونیسم اداره کنند می‌آمدند ایندولوگ حزب را راس کار می‌گذاشتند که او بتواند برنامه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور را بر اساس همان مرام کمونیسم تنظیم کند، خوب بایست یک چیز طبیعی است. حالا ما از باب اینکه می‌خواهیم بر اساس اسلام و شرع کشورمان اداره بشود با اینکه جمهوری است، همه مردم باید شرکت کنند، حزب باید باشد، تشکیلات باید باشد، با این همه در راس کشور باید فقیه جامع‌الشرایط باشد نظارت کند. البته مردم هستند که دولت را روی کار می‌آورند. دولت "یعنی رئیس حکومت، رئیس جمهور، نماینده‌ها را واقعا باید مردمی‌آورند روی کار، هیچ کس حق ندارد دخالت کند، اگر بنشینند خاصه خرجی (رفاقت‌بازی) کنند یک افرادی ولو شورای نگهبان ظلم کرده‌اند به حقوق مردم. کسی را که صالح باشد حق ندارند کنار بگذارند، از نظر دینی صالح باشد، در عین حال مسائل سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را باید باشد، متملق هم نباشد، مستقل باشد، مثل مرحوم مدوس باشد که به تنهایی در مقابل تمام حکومت رضاخان می‌ایستاد نماینده مجلس باید یک چنین شخصی باشد، نه آدم متملق خودفروخته که احياناً هزار دروغ و تملق بگوید برای اینکه بخواهند کیل مردم باشد.

علاوه بر اینکه خود مردم باید دولت را بیاورند روی کار، رئیس جمهور را بیاورند روی کار، مع ذلک در راس باید یک کسی باشد که به اسلام و دستورات شرع از همه آگاهتر است، این از باب این است که ما مذهبی هستیم، دینی هستیم. حال اگر در زمان پیغمبر (ص) بود، پیغمبر (ص) کار قرار می‌گرفت، اگر در زمان علی (ع) بود، علی (ع) کار بود. همین علی (ع) خودش می‌گرسید امر به معروف و نهی از منکر بکنید، مردم وارد شوند در کارها، اما در راس علی (ع) است. حالا اگر علی (ع) (امام معصوم) حاضر نباشد، ولی فقیه در راس است یعنی "مجتهد عادل اعلی‌الناس"، این اعلی‌ت در روایات هست، این شخص باید راس کار براس کار به این معنا که علاوه بر وظایف و حقوق مقرر در قانون اساسی، نظارت داشته باشد بر کلر دولت، نماینده دارای یک تشکیلات جدای از مردم باشد، نمی‌دانم کداچیک از شما مشرف شده‌اید نجف، خانه امیرالمومنین (ع) در کوفه پشت مسجد کوفه نزدیک دارالاماره است، من داخل آن خانه رفتم، حدود صد تا صد و پنجاه متر است، دو سقا اطاق کوچک داشته، آن وقت علی (ع) حکومت مطلقه داشته، از همین خانه یک کشوری را که شاید ده برابر ایران شما بوده اداره می‌کرده. حضرت با اینکه حاکم بودند می‌آمدند در بازار کوفه و صدا می‌کردند: "یا معشر التجار الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر" یک روز در این بازار، یک روز در آن بازار، در روایت داریم من در کتاب ولایتفقیه این روایت را نوشته‌ام نقل شده در این بازار کوفه یک عده ایرانیها هم بودند، یک ایرانی در آنجا بود تا دید علی (ع) می‌آید، گفت: "جا المرء شکبه"، علی (ع) یک مقداری شکمش بزرگ بود، امیرالمومنین (ع) فهمید، یک خندهای کرد، نگفت بگیردش و... حضرت فرمودند: بالایا عسلم است و پایش هم غذا یعنی امیرالمومنین یک شوخی با او کردند، اینجور می‌روند در میان مردم، مردم هم می‌رفتند حاجاتشان را بایشان می‌گفتند ولایتفقیه آن طور نیست که یک تشکیلات سلطنتی و مسافرتی تشریفاتی میلیاردری و اینجور چیزها داشته باشد، اینها با ولایتفقیه سازگار نیست.

آقایان تا چیزی می‌شود به ما می‌گویند "ضد ولایتفقیه" ضد ولایتفقیه خدا پدرت را بیامرزد، اصلاً ولایتفقیه را ما گفتیم، ما علم کردیم، ما کتاب دربارش نوشتیم، حالا ما شدیم ضد ولایتفقیه؟ یک عده بچه که اصلاً وقتی که ما بودیم و این کارها را می‌کردیم اصلاً نظرفشان هم منعقد نشده بود، حالا راه می‌افتند: ضد ولایتفقیه خجالت بکشید، این چه کارهایی است؟ ولایتفقیه مثل ولایت امیرالمومنین (ع) (باید نظارت بر کشور داشته باشد، نظارت بر احزاب داشته باشد، نظارت بر دولت داشته باشد، اما نه اینکه در همجا دخالت کند، در جمهوری اسلامی دولت باید مستقل باشد، یعنی دولتی که بتواند کار بکند، من یکی از اشکالاتم به آقای رئیس جمهور آقای خاتمی واقعا این است، من پیغام هم دادم نمی‌دانم به ایشان گفتند یا نه، البته ایشان را من ارتباطی ندارند، اما من اولی که انتخاب شدند برایشان پیام دادم، بعد هم به ایشان پیام (شفاهی) دادم که این طور کمپین می‌روید نمی‌توانید کار کنید، یک نفر رئیس دولت اگر وزیرایش، استاندارهایش، با او هماهنگ نباشند یک قدم نمی‌توانند بردارند، من پیغام دادم که من اگر جای شما بودم می‌رفتم پیش رهبر می‌گفتم: شما مقامات محفوظ، احترامت محفوظ، ولی ۲۲ میلیون مردم به من رای دادند، به من هم که رای دادند این ۲۲ میلیون همه می‌دانستند که رهبر کشور به کسی دیگر نظر دارد.

دست‌رسان و خودشان و همه شخص دیگری را تایید می‌کردند، ۲۲ میلیون آمدند به ایشان رای دادند، معنایش این است که ما آن تشکیلات را قبول نداریم برای این ۲۲ میلیون معنایش این است که ما آن را که شما می‌گویید قبول نداریم، ایشان قاعده‌اش این بود می‌رفت پیش مقام رهبری می‌گفت شما احترامت محفوظ، ۲۲ میلیون به من رای دادند، از من انتظارات دارند و اگر بنا بشود که بخواهید در وزرای من، در استاندارهای من دخالت بکنید، افرادی را به من تحویل کنید من نمی‌توانم کار بکنم، بنابراین من ضمن تشکر از مردم استعفا می‌دهم، به مردم می‌گویم: ایها الناس می‌خواهند در کار من دخالت کنند. قاعده این بود که به این صورت عمل نماید. مردم از وزرا هم انتظارات دیگری داشتند. من برای آقای دری هم که وزیر اطلاعات شد، پیغام دادم که مشکل وزارت اطلاعات فقط وزیرش نبود، اصلاً بافت وزارت اطلاعات خراب است. در عین حالی که در اطلاعات آدمهای خوب، آدمهای علاقمند و متدین نیز وجود دارد. ما خودمان طرفدار تشکیل اطلاعاتیم، شما مبانی فقهی من را مطالعه کنید، در جلد چهارم یک فصلش به طور مفصل راجع به "اطلاعات" است به طور جداگانه هم چاپ شده است، آقای سراج (وقتی که رئیس کمیته بود) آن را چاپ کرد اما اطلاعات باید روی اساس باشد نه این کارهایی که می‌کنند. به ایشان پیغام دادم که اطلاعات

بافتش خراب است. اگر بناست همان معاونها و همان کادر باشند و جنابعالی فقط ماشین امضا باشی و در اطاق وزارتخانه بنشینی هر جمعاًونها و مدیرکلها آوردند زرتی امضا کنی بدان کلاهت پس معرکه است. آنچه مردم از تو می‌خواهند این است که اصلاً بافت آنجا را عوض کنی، اطلاعاتی که هماهنگ با مردم باشد، نه یک آدمهای ناجور، آدمهایی که می‌خواهند پرونده برای افراد درست کنند. من اطلاع دارم بعضی آدمهای عوضی آنجا هستند، البته آدم خوب هم در آنجا هست.

آقای رئیس جمهور به عقیده من قاعده‌اش این بود یک قدری محکمتر می‌آمد. مقام رهبری هم بایستی که همان رهبریش را می‌کرد. معنای رهبری این است که نظارت کند که در کشور کارهای خلاف شرع انجام نشود. اگر یک وقت رئیس جمهوری، وزیر سرخواست کار خلاف بکند، از مقررات شرع منحرف شود او جلوی او را بگیرد نه اینکه یک تشکیلات و یک گارد سلطنتی درست کند از پادشاهان دنیا زیادتر، و کسی هم دسترسی نداشته باشد و در وزارتخانه دخالت کنند، در استاندار دخالت کنند، در همجا دخالت کنند، خود ایشان، اینهایی که اطراف ایشان هستند، این غلط است. این طور کشور پیش نمی‌رود، کشوری که چند ارگان حکمفرما داشته باشد، دولت جدا، مجمع تشخیص مصلحت جدا و دفتر رهبری جدا، هر کدام بخواهند اعمال قدرت کنند، اینجور کشور اداره نمی‌شود، و حکومت مطلقه به این صورت که تکلیف کشور را دوسمفر معین کنند و مردم هیچ‌کاره باشند این در دنیای امروز مواجه با شکست می‌شود. گاهی از اوقات هم می‌گویند این حرفهایی که می‌زنید تضعیف نظام است، آقای هاشمی شنیدم گفته: می‌ترسیم ایران هم افغانستان شود، خوب اشتباه کرده، نظام "که شخص نیست، نظام یعنی نظام اسلامی، والله همین مردم اگر ببینند نظام اسلامی یعنی اسلام بخواهد زیرا برود قیام می‌کنند.

این مردم روی علاقه به اسلام آمدند قیام کردند، زورگویی‌های مامورین و مسئولین است که مردم را از آخوند زده می‌کند اینجور مرتب ولایت‌فقیه گفتن، این بیشتر زدگی دارد. ما آنچه از آقای دردی در این مدت که وزیر شده دیدیم هر جا رسیده در خطبه جمعه شهری و هر جای دیگر مرتب می‌گوید ولایت مطلقه، ولایت مطلقه باباجان یک چیز را اگر خیلی تعریف کردی، این بد تعریف کردن است. اصلاً مردم می‌گویند ولایت‌فقیه چیست؟ اما اگر به او بفهمانی که دولت را مردم انتخاب می‌کنند، حکومت حکومت مردم باید باشد، مردم خودشان کشور را اداره کنند.

"ولی فقیه" هم به شرط اینکه اعلم باشد، مجتهد اعلم مدیر باید نظارت کند که بر خلاف شرع و قانون کاری انجام نشود. آن وقتی که بازنگری قانون اساسی بود مشروح مذاکراتش چاپ شده در مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی آقای امینی این روایاتی را که دلالت می‌کند کسی را که انتخاب می‌کنیم، باید اعلم باشد خوانده است، آنجا آقای خامنه‌ای یک صحبتی کرده‌اند، من عین عبارت را یادداشت کردم برای برادران بخوانم. در جلد اول مذاکرات بازنگری قانون اساسی صفحه ۱۹۴ وقتی آقای امینی روایات را می‌خوانند آقای خامنه‌ای می‌گویند این عبارتی است که در بازنگری چاپ شده: "منها آن دوسروایتی که آقای امینی اشاره کردند که در ذهن ما هم این روایات همواره بود واقعا باید این روایات علاج شود. این جوابی که جناب آقای یزدی فرمودند که اعلمیت یعنی اعلمیت به اداره امر، نه این انصافاً خلاف ظاهر است، علاوه بر اینکه اقلیت، و فیه من هو افقه منه، و فیه من هو اعلم منه، این را حالا آقایان علما و فضلا فکر کنند و یا برایش علاجی بکنند." خوب جناب آقای خامنه‌ای علاجی ندارد، دوسه روایت نیست بلکه بر حسب ضبط من دوازده روایت است، صحیحه هم در آنهاست، در روایت آمده: "هر ملتی که کسی را بیاورد روی کار در صورتی که اعلم از او در مردم وجود دارد، این مردم کارشان بعسر اشیب و سقوط می‌رود، مگر اینکه برگردند به آنچه ترک کردند." در آن موقع من روایات را جمع آوری کردم و نوشتم لیکن بعضی از آقایان مانع از ارسال آنها شدند، ولی حالا بجاست آقایان آنها را ببینند. این روایات دوازده روایت است، روایتهای خیلی محکم و متقن، نوشتم: "حضرات آیات و حجج اسلام و آقایان محترم اعضای ششگانه شورای بازنگری قانون اساسی دامت برکاتهم (و در همان نامه روایاتش را ذکر کرده‌ام یکی از روایات این است: "انهم قد سمعوا رسول الله (ص) یقول عودا وید (یعنی پیغمبر همیشه می‌فرمود: (ماولت امه رجلا قط امرها و فیه من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم ینهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا".

بنابراین رهبر باید اعلم باشد، شخص اعلم به کتاب خدا باید نظارت داشته باشد که مردم کج نروند. اما کشور را دولت باید اداره کند و منتخب مردم باشد، جمهوری است، قانون اساسی ما این را می‌گوید. جمهوری است، مردمی است، مردم هم باید احزاب تشکیل بدهند، خودشان حکومت تشکیل بدهند و ولی فقیه اگر واجد شرایط باشد باید نظارت بکند، البته اختیاراتی هم دارد که در قانون اساسی ذکر شده است.

و این را هم به شما بگویم اینکه می‌گویند "خط قرمز" این خط قرمز که مرتب می‌گویند، خط قرمز خدا و پیغمبر (ص) امام معصوم (ع) است، غیر از اینها خط قرمز نیست. کسی به خلیفه دوم گفت اگر کج بروی من با این شمشیر راستت می‌کنم. تا مردم به پیغمبر (ص) هم می‌آمدند نظرشان را می‌گفتند.

این را هم به شما بگویم اینکه چهارتا روزنامه را وادارند به یکی حمله کنند، یک عده بچه در قم راه بیندازند، اینها دیگر فصلش گذشته است. فرضاً ائمه جمعه را هم تحریک کنند یک چیزی بگویند، همه می‌دانند که امام جمعه بعضاً حقوق بگیرند، اگر چهارتا بچه را راه بیندازند همه فهمیدند اینها دیگر برد ندارد. اگر روزنامه‌ها را وادارند بنویسند روزنامه‌ها این همه چیز نوشتند، آبروی خودشان را می‌برند. اینها دیگر برد ندارد باید روش را عوض کرد، باید حق را شنید و عمل کرد. اینجا باید به آقای خامنه‌ای گفت اینکه می‌گویند این دوسه روایت را باید علاج کرد اولاً دوسه روایت نیست بلکه من دوازده روایت را اینجا جمع کرده‌ام، ثانیاً باید عمل کرد، (اینکه می‌گویند) باید فکری کرد فکرش این است که به آنها عمل کنید.

حالا صرف نظر از مساله رهبری، مرجعیت را چرا دیگر؟ شما که در شان و حد مرجعیت نیستید. من قبل از ایشان تذکر دادم، در شرف فوت مرحوم آیت الله اراکی بود، من به وسیله آیت الله مومن راجع به چند چیز برای ایشان پیام دادم. این صورت متن پیام است، به دست ایشان هم رسیده است، بنده هفتم آن را من می‌خوانم، به ایشان پیام دادم: "مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلاً بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته شود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند